

در کنفرانس «برتن وودز» اولاً دلار آمریکا جای لیره انگلیسی را به عنوان واحد پول جهانی گرفت. به این معنی که ارزش دلار با طلا سنجیده و قیمت هر اونس طلا ۳۲ دلار آمریکائی تعیین شد. واحد پول دیگر کشورها می‌بایست با دلار سنجیده می‌شد. به این ترتیب دلار، به واقع ارزش طلا را پیدا کرد. اما تصمیم دیگری که اهمیت آن کمتر از تصمیم اول نبود، عبارت بود از ایجاد بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و بانک توسعه و بازسازی. آمریکا در هر سه این مراکز بولی، نقش غالب و تعیین کننده داشت. این بانک‌ها نه تنها وسیله‌ای برای پرداخت وام به کشورهای نیازمند جهان بود، بلکه نقش تعیین کننده ارزش واحد پول دیگر کشورهای جهان سرمایه‌داری نسبت به دلار را نیز به عهده گرفت.

از این طریق، آمریکا هم نقش رهبری اقتصادی جهان را به دست آورد و هم توان اعمال نفوذ عمیق بر اقتصاد دیگر کشورها را یافت. این قدرت عظیم اقتصادی، در هر لحظه می‌توانست تبدیل به یک قدرت سیاسی سهمگین شود. به طوری که در نخستین سال‌های پس از جنگ، هدف اول این ترتیبات، احیای اقتصادی کشورهای اروپائی و جلوگیری از بروز بحران اقتصادی - سیاسی در آن‌ها از ترس قدرت‌گیری احزاب سوسیالیست و کمونیست (به ویژه در فرانسه و ایتالیا) و سرایت آن به دیگر کشورها بود.

دلیل اساسی این برتری و به دست گرفتن نقش رهبری از طرف آمریکا این بود که هم کشورهای اصلی استعمارگر و امپریالیست چون انگلیس، فرانسه و آلمان در اثر جنگ ویران شده بودند و هم شوروی با از دست دادن بیش از ۲۰ میلیون کشته، بخش عظیمی از نیروی کار جوان خود را از دست داده و زیربنای اقتصادی به ویرانی کشیده شده بود. جهان سوم نیز در اثر این جنگ دچار تورم سرسام‌آور، قحطی، گرسنگی و بی‌سامانی عمیق شده بود. در این میان، آمریکا نه تنها لطمه‌ای از این جنگ ندید، بلکه با استفاده از ورود به این جنگ به عنوان یک موهبت، اقتصاد خود را جوش‌وار به پیش برد و برای اولین بار پس از حدود ۱۵ سال، بیکاری را در این کشور، تقریباً از میان برد. به این ترتیب در سال ۱۹۴۵ - سال پایان جنگ - آمریکا بیش از ۵۰ درصد کل تولید جهانی را در اختیار خود داشت و سطح زندگی مردم این کشور، قابل مقایسه با هیچ کشور دیگری در جهان نبود. در سال‌های اول پس از جنگ نیز به خاطر نیاز مبرم کشورهای جهان، به ویژه کشورهای اروپائی به فرآورده‌های صنعتی و کشاورزی آمریکا، قدرت تولیدی این کشور به رشد خود ادامه داد. این برتری اقتصادی همانطور که گفته شد نمی‌توانست پیامدهای سیاسی نداشته باشد.

برای شکافتن برنامه سیاسی آمریکا و انگلیس و پیاده کردن نظم جدید پس از جنگ، باید قدری به عقب برگشت. با پیروزی انقلاب اکتبر در روسیه، نه تنها بخش وسیعی از کره خاک از چنگبر اقتصاد و جهان سرمایه‌داری رها شد، بلکه روشن بود که عواقب سیاسی این انقلاب، تنها به خاک امپراتوری روس محدود نخواهد ماند. بحران عظیم جهان سرمایه‌داری در سال‌های ۳۲ - ۱۹۲۹ و به خاک و خون کشیده شدن دهها میلیون انسان در جنگ‌های اول و دوم جهانی، بسیاری از مردم جهان و رهبران فکری آن‌ها را به این نتیجه رسانده بود که نظام سرمایه‌داری قادر به حل مسائل بشری نیست و باید در جستجوی بدیلی (آلترناتیوی) برای آن بود. دستاوردهای انقلاب اکتبر در سال‌های اول پیروزی آن و سپس مقاومت تاریخی ملت‌های چین و هندوچین و کشورهای دیگر «جهان سوم» در مقابل استعمار و امپریالیسم، شعله‌های امید را در قلب صدها میلیون انسان و به ویژه در میان مللی که خواهان رهائی از یوغ بردگی استعمار و امپریالیسم بودند دامن می‌زد. چنین آثار و علانمی، ترسی مرگ آور در دل رهبران سرمایه‌داری جهانی، به ویژه هیات‌های حاکمه آمریکا و انگلیس انداخته بود. اساس سیاست خارجی انگلیس در اروپای پس از جنگ اول جهانی، تضعیف شوروی و آلمان (که یکی رقیب سیاسی و دیگری رقیب اقتصادی آن بود) از طریق به راه انداختن جنگ بین این دو کشور و حفظ برتری کشورهای انگلوساکسون در جهان بود. با حمله هیتلر به خاک شوروی در سال ۱۹۴۱، در واقع تحقق این نقشه تسهیل شد. به این معنی که از یک سو، آلمان با صرف بخش عظیمی از نیروی مادی خود در جبهه شرق، شوروی را به ویرانی می‌کشید و از سوی دیگر، خود

روند تاریخی بحران در اقتصاد آمریکا و جهان

□ دکتر مرتضی محیط

به تازگی کتابی به قلم یکی از محافظه‌کارترین لردهای انگلیسی به نام لرد «ریز-ماگ» (Rees - Mogg) تحت عنوان (The Great Reckoning) (هشدار بزرگ) منتشر شده که اوضاع اقتصادی جهان، به ویژه آمریکا را چنین پیش بینی می‌کند: «ما انتظار آن را داریم که دهه ۱۹۹۰، دهه اوج گیری ناآرامی‌های اقتصادی و سیاسی‌ای باشد که از سال ۱۹۳۰ تاکنون سابقه نداشته است.» (۱)

شواهد فراوانی نشان دهنده درستی این نظر درباره اوضاع اقتصادی جهان در سال‌های ۱۹۹۰ است. برای پیش‌بینی اقتصاد سیاسی جهانی سرمایه‌داری و در راس آن اقتصاد آمریکا در سال‌های ۱۹۹۰ و اوائل قرن بیستم، در برتو مرور کوتاهی بر گذشته اقتصاد سیاسی جهان سرمایه‌داری پس از جنگ دوم جهانی، می‌توان شکل گیری قطب‌های اقتصادی جهان کنونی یعنی ژاپن، آمریکا و آلمان را دریافت و توازن قدرت بین این سه نیروی بزرگ جهانی را مورد بررسی قرار داد.

اکنون نظر بیشتر ناظرین اقتصاد سیاسی از جمله «لرد ریزماگ» بر آن است که «روزولت» حتی با پیاده کردن برنامه اصلاحات New Deal، نتوانست بر اثرات منفی بحران اقتصادی ۳۲ - ۱۹۲۹ چیره شود. در واقع این بحران تا سال ۱۹۳۹ (منتهی به طور خفیف‌تر) ادامه یافت. آن گونه که سطح تولید صنعتی آمریکا در این سال هنوز به حد سال‌های ۲۹ - ۱۹۲۸ تنها با ورود آمریکا به جنگ جهانی دوم بود که اقتصاد این کشور توانست خود را از حالت بحرانی خارج سازد و سطح تولید و اشتغال را در سال‌های ۴۲ - ۱۹۴۱ به حد سال‌های ۲۹ - ۱۹۲۸ برساند. (۲)

رخداد تاریخی بسیار مهم در حین جنگ دوم جهانی، برگزاری کنفرانس «برتن وودز» و تصمیمات آن بود. از آن جاکه با ورود آمریکاییه جنگ، پیروزی نیروهای متفقین بر نیروهای محور (آلمان، ژاپن و ایتالیا) تقریباً محرز شده بود، در این کنفرانس می‌بایست آینده اقتصاد و جهان سرمایه‌داری به رهبری آمریکا تعیین می‌شد. می‌توان گفت که انتقال کامل رهبری اقتصاد جهان سرمایه‌داری از انگلیس به آمریکا در این کنفرانس صورت گرفت. انتقال رهبری سیاسی، چند سال بعد با مسافرت چرچیل به آمریکا در سال ۱۹۶۴ و ایراد نطق معروف «برده آهنین» او در شهر «فولتن» ایالت «میسوری» صورت گرفت. (۳)

سیاسی-اقتصادی

نیز با تضعیف نیروی در جبهه غرب (به خصوص با ورود آمریکا در جنگ) شکستش حتمی می‌شد.

از اواسط جنگ، چرچیل که به شکست آلمان اطمینان یافته بود توجه خود را معطوف بدشمن پس از جنگ یعنی شوروی و خطر انقلابات سوسیالیستی در کشورهای دیگر کرد و طی ملاقاتهای متعدد با رهبران هیأت حاکمه آمریکا، آن‌ها را متقاعد به همراهی سیاسی با خود در یک جهاد ضد کمونیستی کرد. اما این سیاست در زمان حیات روزولت رئیس جمهور وقت آمریکا نتوانست پیاده شود. با روی کار آمدن ترومن و مسافرت چرچیل به آمریکا در سال ۱۹۴۶، سنگ بنای جنگ سرد و مقابله با گسترش سوسیالیسم گذاشته شد.

برپایه اتخاذ چنین سیاستی، در سالهای ۱۹۴۶ و ۱۹۴۷ اهرم‌های سیاسی مقابله با شوروی و گسترش سوسیالیسم با تاسیس سازمان اطلاعات مرکزی (C. I. A) سازمان امنیت ملی (National Security Agency) و شورای امنیت ملی به وجود آمد.

از نظر سیاسی، می‌بایست شوروی تا حد ممکن منزوی و بی اعتبار می‌شد و از نظر اقتصادی در محاصره قرار می‌گرفت. از درون نیز می‌بایست در تمام موسسات اقتصادی و سیاسی و اطلاعاتی آن رخنه می‌شد تا به تباهی کشیده شود. (۴)

مهم‌ترین و اولین برنامه برای اجرای طرح مقابله با سوسیالیسم عبارت بود از ایجاد کمربند محافظتی دورتادور شوروی و رساندن کمک همه جانبه به خصوص کمک اقتصادی به کشورهای تشکیل دهنده این کمربند تا هم حکومت‌های این کشورها از انقلاب درونی در امان بمانند و هم از نظر اقتصادی از شوروی پیشی بگیرند تا از این طریق، سوسیالیسم به عنوان نظامی بهتر جلوه‌گر نشود. (۵)

هدف اصلی طرح «مارشال» پیاده کردن این برنامه در اروپا بود.

روابط آمریکا و آلمان پس از جنگ دوم جهانی

بلافاصله پس از شکست آلمان و تسلیم آن به نیروهای متفقین، برای رتق و فتق امور بخش غربی آلمان که زیر سلطه آمریکا، انگلیس و فرانسه قرار گرفته بود، نماینده آمریکا John McCloy یکی از سیاستمداران کهنه‌کار و دوست دیرین خانواده «راکفلر» به آن جا فرستاده شد. صنایع عظیم آلمان زیر نظر دوباره به صاحبان قبلی‌شان یعنی خانواده‌هایی چون «کروپ» (Crupp) تیسن (Thyssen) و فلیک (Flick) که مسلح‌کنندگان «ویلهلم» در جنگ اول و هیتلر در جنگ دوم جهانی بودند برگردانده شد.

از دستاوردهای علمی و دانشمندان آلمان برای پیشبرد صنایع اسلحه‌سازی (به خصوص موشکی) آمریکا استفاده و از جاسوسان نازی برای بنیان‌گذاری CIA استفاده شد. (۶)

از آن پس سیل کمک‌های اقتصادی و فنی به سوی آلمان سرازیر شد و در همین زمان به کمک و زیر نظر آمریکا و انگلیس، حزب محافظه‌کار دموکرات مسیحی به رهبری «ادنانر» به قدرت رسید. بخش عظیمی از دستگاه‌های ارتباط جمعی آلمان نیز دوباره به خانواده Axel Springer از دوستان نزدیک هیتلر برگردانده شد.

نتیجه آن که صنایع آلمان در مدتی کوتاه چه در اثر کمک‌های مالی و معنوی آمریکا و چه کار و کوشش ملت آلمان برای بازسازی آن کشور و آزمون‌های فنی و مدیریت گردانندگان این صنایع، اوجی بی‌سابقه گرفت و مارک آلمان به تدریج قدرت از دست رفته خود را بازیافت. یکی از اولین اثرات این مسئله به وجود آمدن تفاوتی عظیم بین بخش شرقی و غربی آلمان بود. بخش شرقی آلمان از آن جا که در اساس، بخشی زراعی و از کمک‌های فوق نیز محروم بود، به تدریج از قسمت غربی عقب ماند و تفاوت فاحشی بین ارزش مارک در دو طرف پیدا شد.

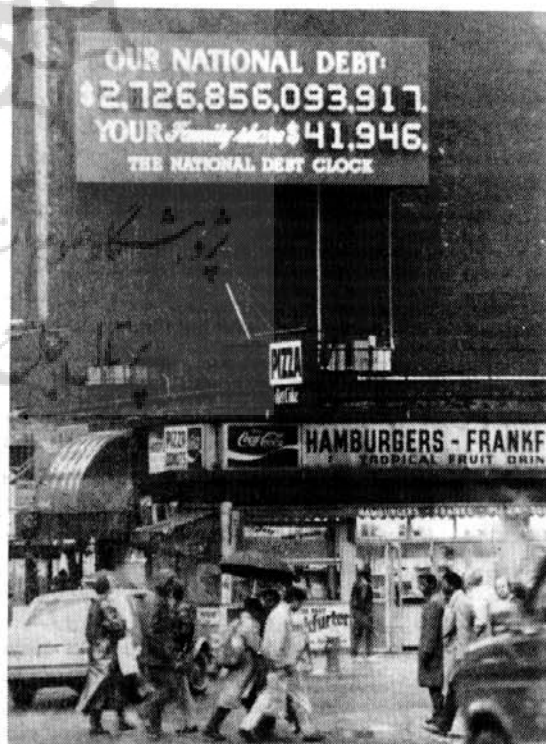
از آن جا که قیمت رسمی مارک در دو طرف به شکل سابق مانده، در حالی که ارزش مارک آلمان شرقی در بازار سیاه به یک سوم یا یک چهارم مارک آلمان غربی رسیده بود، خونریزی اقتصادی یک جانبه‌ای از طرف شرق به غرب شکل گرفت. پاتین بودن سطح زندگی در شرق نسبت به غرب و نبودن کار، موجبات

■ تنها با ورود آمریکا به جنگ جهانی دوم بود که اقتصاد این کشور توانست خود را از حالت بحرانی خارج سازد و سطح تولید و اشتغال را در سال‌های ۱۹۴۱-۴۲ به حد سال‌های ۱۹۲۸-۲۹ برساند.

■ در کنفرانس «برتن و وودز» انتقال کامل رهبری اقتصاد جهان سرمایه‌داری از انگلیس به آمریکا صورت گرفت. همچنین دلار آمریکا جای لیره انگلیسی را به عنوان واحد پول جهانی گرفت و ایجاد بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و بانک توسعه و بازسازی، تحقق پیدا کرد.

■ در نخستین سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، اولین هدف آمریکا به عنوان رهبر اقتصاد جهان سرمایه‌داری، احیای اقتصادی کشورهای اروپایی و جلوگیری از بروز بحران اقتصادی - سیاسی در آن‌ها از ترس قدرت‌گیری احزاب سوسیالیست و کمونیست (به ویژه در فرانسه و ایتالیا) و سرایت آن به دیگر کشورها بود.

■ در سال ۱۹۴۵ - سال پایان جنگ جهانی دوم - آمریکا بیش از ۵۰ درصد کل تولید جهانی را در اختیار خود داشت و سطح زندگی مردم این کشور، قابل مقایسه با هیچ کشور دیگری در جهان نبود.



مهاجرت نیروی جوان به طرف غرب را فراهم کرد و به این ترتیب، آلمان شرقی دچار بحران عمیق اقتصادی شد تا بالاخره «اولبریخت» به ناگزیر به افتضاح تاریخی برهانی دیوار برلن تن در داد. از آن پس، تفاوت سطح زندگی بین آلمان شرقی و غربی و وجود دیوار برلن تبدیل به یکی از سهمگین‌ترین حربه‌های تبلیغاتی علیه سوسیالیسم شد. (۷)

اقتصاد آلمان در چند دهه گذشته همچون اقتصاد دیگر کشورهای صنعتی سرمایه‌داری گرچه بارها دچار دورانیهای رکود شد اما تا به امروز هنوز به رشد خود ادامه داده و در واقع نه تنها تبدیل به بزرگترین قدرت اقتصادی اروپا شده بلکه در زمینه‌های بسیاری از نظر تکنولوژیک از آمریکا هم پیشی گرفته و در طول دو دهه اخیر توانسته است نه تنها بخشی از بازارهای جهانی محصولات آمریکا را از چنگ آن بیرون آورد، بلکه بر قسمتی از بازار داخلی آمریکا نیز دست یابد. آلمان با تمهیدات اقتصادی مناسب توانسته است سطح تورم در آن کشور را پایین‌تر از دیگر کشورهای سرمایه‌داری نگهدارد و با فراهم کردن شرایطی بهتر از سایر کشورهای اروپایی، برای کارگران خود سطح اعتصاب را پایین نگهداشته و با بالا بردن قدرت تولیدی (Productivity) کالاهایش را از نظر قیمت در وضعیت کاملاً مناسبی از نظر رقابت با دیگر کشورهای اروپایی و آمریکا نگهدارد. تردیدی نیست که توجه به کیفیت و طرح‌ریزی کالاهای آلمانی، به این مسئله کمک فراوانی می‌کند. مازاد تجارت خارجی آلمان پس از ژاپن بزرگترین رقم در سطح جهانی است و به این علت، ارزش مارک از سال‌های ۱۹۶۰ تاکنون نسبت به دلار به بیش از دو برابر افزایش یافته است. آلمان با ۲۹۴/۱ میلیارد دلار صادرات در سال ۱۹۸۸ بزرگترین کشور صادر کننده در جهان بوده است. (۸)

آلمان در عین حال که دارای اقتصاد و صنعت قدرتمند و تکنولوژی بسیار پیشرفته است تا به امروز بیش از ۳/۵ تا ۴ درصد از تولید ناخالص ملی خود را صرف مخارج نظامی نکرده است (در مقایسه با آمریکا که ۸ تا ۱۰ درصد از تولید ناخالص ملی ۵ تریلیون دلاری خود را صرف مخارج مستقیم و غیرمستقیم نظامی می‌کند). با این وجود، ارتش آماده به خدمت به علاوه ارتش ذخیره آن به حدود ۲ میلیون نفر می‌رسد که از بالاترین کیفیت آموزش و آمادگی برخوردار است. با فروپاشی حزب کمونیست آلمان شرقی و یکی شدن دو آلمان، نمی‌توان تردید کرد که آلمان در مدتی کوتاه، تبدیل به قدرت تعیین کننده اروپا خواهد شد و مارک آلمان نه تنها تعیین کننده ارزش واحد پول سایر کشورهای اروپایی خواهد شد بلکه همچون «ین» ژاپن در بخش‌های وسیعی از جهان، جای دلار را خواهد گرفت. (۹)

به همراه این قدرت اقتصادی، قدرت و نفوذ سیاسی آلمان نیز در تمام شرق اروپا گسترش خواهد یافت. در واقع می‌توان گفت آن چه را که آلمان در جنگ دوم جهانی از طریق نظامی نتوانست به دست آورد، در سال‌های اخیر از طریق اقتصادی به دست آورده است. با فروپاشی حزب کمونیست شوروی و بی‌سامانی کامل اقتصادی و سیاسی در آن کشور و از آن جا که آمریکا خود در یک رکود اقتصادی عمیق به سر می‌برد، آلمان به عنوان تنها قدرت اقتصادی در غرب که توان سرمایه‌گذاری قابل توجهی در شوروی دارد، نفوذ اقتصادی (و حتی سیاسی) خود را در این کشور نیز گسترش خواهد داد. اگر برنامه وحدت اقتصادی و سیاسی (و شاید نظامی) اروپا با وجود مشکلات فراوان آن (به همراه انگلیس یا بدون آن) در سال ۱۹۹۲ تحقق پذیرد، اروپا تبدیل به یک قطب اقتصادی عظیم به رهبری آلمان خواهد شد. با توجه به تمام عوامل فوق و با در نظر گرفتن انقباض بازار جهانی، تشدید تضاد بین بازار مشترک (به رهبری آلمان) از یک سو و آمریکا و ژاپن از سوی دیگر در دهه ۱۹۹۰ اجتناب ناپذیر خواهد بود.

رابطه ژاپن و آمریکا پس از جنگ دوم جهانی

رابطه بین آمریکا و ژاپن پیش و پس از جنگ دوم جهانی، پیچیده‌تر از رابطه آلمان با آمریکا است. اساس این روابط از پیش از جنگ دوم جهانی برهانه نگرانی ژاپن از عدم امکان دستیابی به مواد خام (به ویژه نفت) و بازار برای فروش فرآورده‌های صنعتی آن کشور از یک سو و ترس آمریکا از قدرت‌گیری ژاپن، از دست رفتن بازار برای فروش کالاهای آمریکایی و از میان رفتن تسلط

■ آلمان در عین حال که دارای اقتصاد و صنعت قدرتمند و تکنولوژی بسیار پیشرفته است، تا به امروز بیش از ۳/۵ تا ۴ درصد از تولید ناخالص ملی خود را صرف مخارج نظامی نکرده است.

■ با یکبارچگی دو آلمان، نمی‌توان تردید کرد که آلمان در مدتی کوتاه، تبدیل به قدرت تعیین کننده اروپا خواهد شد و «مارک» آلمان نه تنها تعیین کننده ارزش واحد پول دیگر کشورهای اروپایی خواهد شد، بلکه همچون «ین» ژاپن در بخش‌های وسیعی از جهان، جای دلار را خواهد گرفت.

■ اکنون بسیاری از محققین، حمله ژاپن به بندر «برل هاربر» را نتیجه تصمیم آمریکا در کاهش و سپس، قطع کامل فروش نفت به ژاپن از اوایل جنگ دوم جهانی می‌دانند (ژاپن در آن زمان بخش عظیمی از نفت خود را از آمریکا تهیه می‌کرد). ژاپن با این حمله قصد فلج کردن نیروی دریایی آمریکا در جناح شمالی اقیانوس آرام را داشت تا بتواند با خیال راحت به منابع نفت اندونزی و جزایر اطراف آن (هندلند) و سایر منابع مواد خام در آسیای جنوب شرقی دست یابد که به طور کوتاه مدت هم به این هدف خود رسید. اما آمریکا که خیال ورود به جنگ را داشت تنها به دنبال بهانه‌ای برای آماده کردن افکار عمومی مردم آمریکا می‌گشت. حمله ژاپن به «برل هاربر» راه را برای انجام این هدف هیأت حاکمه آمریکا هموار کرد. علیرغم آنکه گفته می‌شود این حمله یک شاهکار غافلگیر کننده از طرف ژاپن بود، شواهد نشان دهنده آن است که دستگاه‌های جاسوسی آمریکا پیشاپیش از این حمله خبر داشته‌اند. (۱۱)

■ جهان سرمایه‌داری در فاصله سال‌های ۱۹۴۶ تا ۱۹۶۴ با ۳ رکود بزرگ اقتصادی روبرو بود: رکود اقتصادی ۴۹-۱۹۴۸ که با شروع جنگ کره بر طرف شد و رکود سال‌های ۱۹۵۸ و ۱۹۶۱ که هر دو کوتاه‌تر و نسبتاً خفیف‌تر از شرایط بحرانی سال‌های گذشته بود.

آن کشور بر منابع مواد خام در شرق و جنوب شرقی آسیا از سوی دیگر بوده است. (۱۰)

اکنون بسیاری از محققین، حمله ژاپن به بندر «برل هاربر» را نتیجه تصمیم آمریکا در کاهش و سپس، قطع کامل فروش نفت به ژاپن از اوایل جنگ دوم جهانی می‌دانند (ژاپن در آن زمان بخش عظیمی از نفت خود را از آمریکا تهیه می‌کرد). ژاپن با این حمله قصد فلج کردن نیروی دریایی آمریکا در جناح شمالی اقیانوس آرام را داشت تا بتواند با خیال راحت به منابع نفت اندونزی و جزایر اطراف آن (هندلند) و سایر منابع مواد خام در آسیای جنوب شرقی دست یابد که به طور کوتاه مدت هم به این هدف خود رسید. اما آمریکا که خیال ورود به جنگ را داشت تنها به دنبال بهانه‌ای برای آماده کردن افکار عمومی مردم آمریکا می‌گشت. حمله ژاپن به «برل هاربر» راه را برای انجام این هدف هیأت حاکمه آمریکا هموار کرد. علیرغم آنکه گفته می‌شود این حمله یک شاهکار غافلگیر کننده از طرف ژاپن بود، شواهد نشان دهنده آن است که دستگاه‌های جاسوسی آمریکا پیشاپیش از این حمله خبر داشته‌اند. (۱۱)

پس از حمله ژاپن به «برل هاربر» آمریکا به ژاپن اعلام جنگ کرد و طی ۴ سال بعد ضربات دهشتناکی بر آن کشور وارد ساخت. به طوری که هنگام تسلیم ژاپن، ۹۰ درصد قدرت تولیدی این کشور نابود شده بود.

بردن بمب اتمی در شهرهای «هیروشیما» و «ناکازاکی» نبوده است. چرا که سفیر ژاپن در مسکو پیام آمادگی ژاپن برای تسلیم را به اطلاع متفقین رسانده بود. بر سر انگیزه‌های استفاده از سلاح هسته‌ای علیه یک کشور غیرسفید آسیایی بحث‌های فراوانی وجود دارد. اما بخش قابل توجهی از مردم ژاپن، انگیزه‌های نژادی را در این زمینه مطرح می‌کنند. (۱۲)

بسیاری ناظرین، افزون بر انگیزه فوق، جلوگیری از پیشرفت بیشتر شوروی در جبهه شرق و غرب و ضرب شست نشان دادن آمریکا به دیگر کشورها را مطرح می‌کنند. به هر حال پس از آن که ژنرال «مک آرتور» تسلیم بلاشرط ژاپن را با غرور هر چه تمامتر به امضاء امپراتور آن کشور رساند، ژاپن کشوری تحت اشغال و دست به گریبان قحطی و گرسنگی و انواع بیماری‌های واگیردار بود.

| درصد فعالیت صنعتی ژاپن ^(۱۵) | |
|--|------------|
| سال | درصد تغییر |
| ۱۹۴۴ | ۹۶ |
| ۱۹۴۵ | ۶۴ |
| ۱۹۴۶ | ۲۷/۹۷- |
| ۱۹۴۷ | ۱۵/۳۱ |
| ۱۹۴۸ | ۳۶/۷۳ |
| ۱۹۴۹ | ۲۴/۱۱ |
| ۱۹۵۰ | ۱۴/۷۳ |
| ۱۹۵۱ | ۳۵/۶۸ |

این آمار نشان دهنده ورشکستگی صنعتی و اقتصادی ژاپن در سال های ۱۹۴۵ تا ۱۹۴۶ نسبت به سال ۱۹۴۴ از یک سو و شروع رشد آن از سال ۱۹۴۸ و به ویژه از سال ۱۹۵۱ یعنی شروع جنگ کره است.

شرکتها و خانواده‌هایی برگردانده شد که مسلح کنندگان ژاپن در جنگ دوم جهانی بودند. آمار زیر نشان دهنده اثرات تغییر سیاست آمریکا نسبت به ژاپن است:

به طور خلاصه در مرحله دوم رابطه با ژاپن، آمریکا تمام جبهه خود را در جهت به وجود آوردن متحدی قوی از ژاپن و ایران شده به عنوان یکی از پایه‌های اصلی مبارزه با گسترش سوسیالیسم به کار انداخت.

اما ژاپن با داشتن نیروی کارگری عظیم و منضبط، مدیران کارآزموده و خاطره عظمت گذشته، تنها به صورت یک متحد عادی یا اقتصادی باقی نماند. طنز روزگار آن که با اجرای سیاست‌های فوق، آمریکا مقدمات تبدیل ژاپن را به یکی از بزرگترین قدرت‌های اقتصادی جهان فراهم آورد. تردیدی نیست که جنگ کره و ویتنام، به این شکوفایی اقتصادی خدمات بسیار زیادی کرد. به طوری که شواهد نشان می‌دهد سفارشات عظیم آمریکا برای کامیون و سایر وسایل نقلیه برای استفاده در جنگ کره بود که شرکت تویوتا را در سال ۱۹۵۱ از ورشکستگی نجات داد. «جنگ کره بیش از هر عامل دیگر باعث تبدیل ژاپن فقیر و شکست خورده به یک غول صنعتی مدرن شد»^(۱۶).

ترس آمریکا از مصالحه بین چین و ژاپن، آن کشور را به این نتیجه رساند که ژاپن باید دسترسی به منابع مواد خام و بازار فروش برای فرآورده‌های صنعتی خود داشته باشد.

آمریکا برای ادامه جنگ کره نیاز به مقادیر عظیمی ابزار و وسایل جنگی داشت که نزدیکترین و ارزانیترین محل تهیه آن‌ها ژاپن بود. ژاپن در عوض خواهان تضمین امنیت و دسترسی به سرزمین‌های دارای مواد اولیه مورد نیاز خود از سوی آمریکا شد. سفارشات صنعتی آمریکا به ژاپن از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۳ بقرار زیر بود:

| سال | میزان سفارشات به دلار |
|------|-----------------------|
| ۱۹۵۰ | ۱۲۹۰۰۰/۰۰۰ |
| ۱۹۵۱ | ۵۹۲۰۰۰/۰۰۰ |
| ۱۹۵۳ | ۸۱۹۰۰۰/۰۰۰ |

مجموع درآمد ژاپن از این سفارشات در طول جنگ کره به ۳/۵ میلیارد دلار رسید که نه تنها کافی برای پرداخت واردات معدنی و غذایی آن کشور بود، بلکه پایه‌های یک صنعت قدرتمند را در آن کشور گذاشت.

از جمله صنایع اساسی که رشدی عظیم کرد، صنعت کشتی سازی بود که آمریکا خیال داشت از رشد آن در ژاپن جلوگیری کند، اما سیاستش پس از سال ۱۹۴۶ و شروع جنگ کره در این زمینه تغییر کرد.

سود اصلی صنایع کشتی سازی در درجه اول به همان شرکت‌های بزرگ پیش از جنگ یعنی «میتسوبیشی»، «هیتاچی» و «کازاواکی» می‌رسید. به این ترتیب رشد صنعتی ژاپن آهنگ فزاینده‌ای به خود گرفت. به طوری که بین

روابط بین آمریکای فاتح و ژاپن اشغال شده در سال‌های پس از جنگ را می‌توان به دو دوره کاملاً مشخص تقسیم کرد: دوره اول از اوت ۱۹۴۵ تا اواخر سال ۱۹۴۶ و دوره دوم سال‌های پس از آن و همزمان با تغییر اساسی در سیاست جهانی آمریکا.

● دوره اول: ژنرال «مک‌آرتور» در حالی وارد ژاپن شد که ناراضانی عمومی علیه هیأت حاکمه جنگ طلب در این کشور به اوج خود رسیده بود. فکر عمومی، گرسنگی و بی‌سامانی بر این ناراضانی‌ها دامن می‌زد.

از آن جا که سیاست ژنرال «مک‌آرتور» دنباله سیاست کلی آمریکا در زمان ریاست جمهوری «روزولت» مبنی بر تاکید بر مبارزه علیه فاشیسم و جنگ افروزی آن‌ها بود، سندیکاها را کارگری، احزاب چپ و از جمله حزب کمونیست ژاپن زیر فشار قرار نگرفتند. حزب کمونیست ژاپن که در سال ۱۹۲۲ تشکیل شده بود، گرچه پیش از جنگ قدرت فراوانی نداشت، اما در حین جنگ، کادری زیادی از این حزب در چین تربیت شدند.

در واقع آمریکایی‌ها در حین جنگ کوشش کردند از این حزب به عنوان نیروی پشت جبهه علیه حکومت ژاپن استفاده کنند. مأمور رابطه با کمونیست‌های ژاپن در چین John Emerson پس از اشغال ژاپن از مشاورین نزدیک ژنرال «مک‌آرتور» و مسئول تشکیل احزاب در ژاپن شد. با پیروی از این سیاست، چون اولین برنامه هیأت عالی آمریکایی مسئول ژاپن، برقراری دمکراسی در این کشور بود، حزب کمونیست نیز به طور رسمی جزء احزاب سیاسی قرار گرفت و به این ترتیب، این حزب تبدیل به حزبی آزاد شد.

به طور خلاصه، فلسفه سیاسی هیأت آمریکایی در این مرحله عبارت بود از جلوگیری از جنگ افروزی مجدد ژاپن به مدتی نامحدود از طریق «دموکراتیزه» کردن سیستم حکومتی آن. اعضاء کمیسیون عالی آمریکا در ژاپن به غلط فکر می‌کردند که اگر نظام سیاسی ژاپن را عوض کنند خواهند توانست از جنگ افروزی و کینه‌توزی ژاپن برای همیشه جلوگیری کنند. در حالیکه نمی‌دانستند یا نمی‌خواستند بدانند که فشار اقتصادی آمریکا بود که ژاپن را به جنگ دوم جهانی کشاند. (۱۳)

در سال ۱۹۴۶ «مک‌آرتور» قانون اساسی جدید ژاپن را برپایه لیبرالیسم دمکراتیک تدوین کرد. اساسی‌ترین ماده این سند تاریخی، ماده ۹ آن بود که ژاپن را برای همیشه از شروع جنگ و اعمال زور برای حل مسائل بین‌المللی منع می‌کرد. گویان که پس از مدتی کوتاه، یعنی سال ۱۹۵۳، نیکسون از ژاپنی‌ها خواست که این ماده را نادیده بگیرند.

● دوره دوم: سال ۱۹۴۷ تعیین کننده‌ای در روابط بین آمریکا و ژاپن است. با روی کار آمدن «ترومن» و اعلام «دکترین ترومن» و شروع جنگ سرد، سیاست کلی آمریکا در سطح جهانی و از جمله در ژاپن، چرخشی بزرگ پیدا کرد. ناگفته نماند که نشانه‌های این تغییر سیاست از اواخر جنگ به آسانی به چشم می‌خورد. به طوری که بلافاصله پس از تسلیم ژاپن، به دستور آمریکا به تمام سربازان ژاپنی در مناطق اشغالی از سوی آن‌ها در چین و هندوچین فرمان داده شد نه تنها اسلحه‌های خود را به زمین نگذارند، بلکه بلافاصله آن را متوجه ارتش سرخ در چین و ارتش «ویت‌مین» در هندوچین کنند. با اوج گرفتن حرکت ضد کمونیستی در آمریکا و انگلیس، از سال ۱۹۴۷ نقش ژاپن از یک کشور اشغال شده تبدیل به یک متحد استراتژیک علیه شوروی و گسترش سوسیالیسم شد.

«ترومن» با تصویب بیانیه NSC/13 در شورای امنیت ملی آمریکا مبنی بر «آماده کردن ژاپن دمکراتیک برای ورود به جرگه جامعه دنیای آزاد، به عنوان یک شریک خودیار تجاری» تغییری بنیانی در سیاست خود نسبت به ژاپن داد (۱۴).

به این ترتیب، ترس از سوسیالیسم و شوروی، سیاست اساسی آمریکا در ژاپن را از «دموکراتیزه کردن» تبدیل به تجدید حیات اقتصادی آن کشور کرد. ترس دیگر آمریکا از سیاست «دموکراتیزه کردن» در ژاپن عبارت از آن بود که آزمایش روی چنین سیاست‌های دمکراتیکی ممکن بود باعث رشد احزاب چپ و قوانین ضد کارتل شود که عواقب آن به احتمال زیاد به خاک آمریکا هم سرایت می‌کرد.

در پی این تغییر سیاست، در ژاپن نیز همچون آلمان، صنایع بزرگ به همان

سال‌های ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۱ هیچ کشوری در دنیا از نظر درصد رشد به پای ژاپن نمی‌رسید.

شروع جنگ ویتنام باز هم نیاز آمریکا به صنایع ژاپن را بیشتر کرد. به طوری که در سال ۱۹۶۵ برای اولین بار صادرات ژاپن بر وارداتش پیشی گرفت.^(۱۷)

اما راه‌های عملی دیگری که آمریکا برای تبدیل ژاپن به کشوری محافظه کار با اقتصادی قدرتمند پیش گرفت، عبارت بود از:

● ۱- آمریکا در حمایت از دو بخش مهم رای دهنده در ژاپن که گرایش‌های محافظه کارانه دارند با هیأت حاکمه ژاپن همکاری همه جانبه کرد. این دو بخش عبارت بود از کشاورزان و خرده فروشان شهر و روستا. قدرت تولید زارعین ژاپن، یک چهارم زارعین آمریکایی بود. اگر آمریکا برای دسترسی به بازار داخلی فروش غله (به ویژه برنج) و میوه ژاپن اصرار می‌ورزید، زارعین ژاپن در مدتی کوتاه به ورشکستگی دچار می‌شدند (همانگونه که آمریکا در بسیاری از کشورهای جهان سوم توانست با اعمال فشار سیاسی بر هیأت حاکمه آن‌ها کشاورزان و کشاورزی‌شان را به ورشکستگی بکشاند).

تجارت خرده فروشی نیز در ژاپن به هیچ وجه قابل رقابت با آمریکا نبوده و نیست. خرده فروشی در ژاپن برخلاف آمریکا که در دست انحصارات بزرگ و فروشگاه‌های زنجیره‌ای عظیم است، توسط صدها هزار مغازه‌دار کوچک اداره می‌شود. علت ادامه حیات چنین مغازه‌دارانی این است که در چند دهه اخیر در برابر رقابت آمریکا به طور حساب شده‌ای محافظت شده‌اند.

قشریاد شده در جامعه ژاپن از نظر سیاسی از محافظه کارترین اقشار و رأی آن‌ها در خدمت حزب محافظه کار لیبرال دمکرات است. آمریکا آگاهانه در سال‌های پس از جنگ از تلاش این دو قشر جلوگیری کرد تا بتواند ژاپن را از طریق روی کار آوردن حزب لیبرال دمکرات، در اردوگاه ضد کمونیستی نگهدارد.^(۱۸)

● ۲- آمریکا دروازه‌های بازار خود را بر روی اجناس ژاپنی باز گذاشت بدون این که خواهان عمل به مثل از طرف ژاپن شود.

● ۳- آمریکا پس از پایان جنگ و دزدوران جنگ سرد آگاهانه در ژاپن، کره جنوبی و تانحدی تاپوان به فعالیت و رشد سرمایه‌های ملی و اقتصاد ملی و ایجاد شرایط مساعد تجاری آن‌ها در سطح جهان کمک‌های ذیقیمتی کرد.

یکی از علل اساسی رشد این سه کشور (در مقایسه با سایر کشورهای جهان سوم) را باید در این واقعیت جستجو کرد. اکنون که از یک طرف رشد این کشورها به درجه‌ای رسیده که کوس رقابت با آمریکا در بازارهای جهانی می‌زنند و از سوی دیگر جنگ سرد به پایان رسیده و اهمیت سیاسی این کشورها در مقابله با سوسیالیسم به شدت کاهش یافته است باید منتظر تغییر سیاست آمریکا نسبت به این کشورها به ویژه ژاپن بود.

با در نظر گرفتن تمام علل و عوامل داخلی و خارجی مساعد در جهت رشد اقتصادی ژاپن، این کشور توانست در مدت ۴۰ سال از یک کشور گرسنه تبدیل به یکی از بزرگترین قدرت‌های اقتصادی و بزرگترین بستانکار جهان شود.^(۱۹)

اگر از ۶ قلم اول واردات ژاپن از آمریکا و در مقابل آن ۶ قلم واردات آمریکا از ژاپن نام ببریم تغییر گردش چرخ زمان یا به عبارتی نتایج رشد ناموزونی اقتصادی در کشورهای سرمایه‌داری مختلف جهان را به روشنی مشاهده می‌کنیم. ۶ قلم واردات ژاپن از آمریکا عبارت است از: بذر ذرت، سویا، زغال، چوب، پنبه و گندم.

۶ قلم واردات آمریکا از ژاپن عبارت است از: اتومبیل، ضبط صوت، ماشین بادی، وسایل ماشین اداری، کامپیوتر، و وسایل بدکی ماشین‌های اداری.

دوره‌های ۳ گانه رکود در اقتصاد آمریکا

بررسی اقتصاد جهان سرمایه‌داری به خصوص آمریکا که دارای نقش رهبری و موتور محرکه آن پس از جنگ جهانی دوم بوده، بیانگر ۳ دوره (سیکل) رکود بین سال‌های ۱۹۴۶ تا ۱۹۶۶ است: یکی در سال‌های ۱۹۴۸-۴۹ که رکودی نسبتاً عمیق بود و با شروع جنگ کره برطرف شد و دیگری در سال‌های ۱۹۵۸ و ۱۹۶۱ که هر دو کوتاه و نسبتاً خفیف بود. شروع

■ در دهه ۱۹۲۰ ارزش پول آمریکا با طلا سنجیده می‌شد و این کشور صاحب بخش عظیمی از ذخیره طلای جهان بود. در حالی که در دهه ۱۹۸۰ نه تنها پول آمریکا با طلا سنجیده نمی‌شد، بلکه ذخیره طلای این کشور، به ۹ درصد ذخیره طلای جهان کاهش یافت.

■ در سال‌های ۱۹۲۰ آمریکا پایین‌ترین نرخ بهره بانکی در جهان را داشت و میزان متوسط آن ۳/۶ درصد بود. در حالی که در سال‌های ۱۹۸۰ نرخ بهره در این کشور از نرخ بهره بانک‌های آلمان، سوئیس، هلند و ژاپن فراتر رفت و در سال ۱۹۹۰ به طور متوسط به ۸/۹ درصد رسید.

■ صنایع اسلحه‌سازی در آمریکا نه تنها به طور مستقیم و غیرمستقیم بخش قابل توجهی از نیروی کار کشور را رزق و روزی می‌دهد، بلکه می‌توان آن را از ارکان اساسی اقتصاد آمریکا از نظر صادرات و ترمیم کسری موازنه تجاری و بخش قابل توجهی از تولید ناخالص ملی دانست.

■ غارت کشورهای جهان سوم، پس از جنگ جهانی دوم به ویژه از سال‌های ۱۹۶۰ اوجی تازه گرفت و باعث خونریزی یکجانبه از طرف کشورهای «محیطی» به کشورهای «متروپل» شد.



سال‌های ۱۹۵۹ تا ۱۹۶۱ هیچ کشوری در دنیا از نظر درصد رشد به پای ژاپن نمی‌رسید.

شروع جنگ ویتنام باز هم نیاز آمریکا به صنایع ژاپن را بیشتر کرد. به طوری که در سال ۱۹۶۵ برای اولین بار صادرات ژاپن بر وارداتش پیشی گرفت.^(۱۷)

اما راه‌های عملی دیگری که آمریکا برای تبدیل ژاپن به کشوری محافظه کار با اقتصادی قدرتمند پیش گرفت، عبارت بود از:

● ۱- آمریکا در حمایت از دو بخش مهم رای دهنده در ژاپن که گرایش‌های محافظه کارانه دارند با هیأت حاکمه ژاپن همکاری همه جانبه کرد. این دو بخش عبارت بود از کشاورزان و خرده فروشان شهر و روستا. قدرت تولید زارعین ژاپن، یک چهارم زارعین آمریکایی بود. اگر آمریکا برای دسترسی به بازار داخلی فروش غله (به ویژه برنج) و میوه ژاپن اصرار می‌ورزید، زارعین ژاپن در مدتی کوتاه به ورشکستگی دچار می‌شدند (همانگونه که آمریکا در بسیاری از کشورهای جهان سوم توانست با اعمال فشار سیاسی بر هیأت حاکمه آن‌ها کشاورزان و کشاورزی‌شان را به ورشکستگی بکشاند).

تجارت خرده فروشی نیز در ژاپن به هیچ وجه قابل رقابت با آمریکا نبوده و نیست. خرده فروشی در ژاپن برخلاف آمریکا که در دست انحصارات بزرگ و فروشگاه‌های زنجیره‌ای عظیم است، توسط صدها هزار مغازه‌دار کوچک اداره می‌شود. علت ادامه حیات چنین مغازه‌دارانی این است که در چند دهه اخیر در برابر رقابت آمریکا به طور حساب شده‌ای محافظت شده‌اند.

قشریاد شده در جامعه ژاپن از نظر سیاسی از محافظه کارترین اقشار و رأی آن‌ها در خدمت حزب محافظه کار لیبرال دمکرات است. آمریکا آگاهانه در سال‌های پس از جنگ از تلاش این دو قشر جلوگیری کرد تا بتواند ژاپن را از طریق روی کار آوردن حزب لیبرال دمکرات، در اردوگاه ضد کمونیستی نگهدارد.^(۱۸)

● ۲- آمریکا دروازه‌های بازار خود را بر روی اجناس ژاپنی باز گذاشت بدون این که خواهان عمل به مثل از طرف ژاپن شود.

● ۳- آمریکا پس از پایان جنگ و دزدوران جنگ سرد آگاهانه در ژاپن، کره جنوبی و تانحدی تاپوان به فعالیت و رشد سرمایه‌های ملی و اقتصاد ملی و ایجاد شرایط مساعد تجاری آن‌ها در سطح جهان کمک‌های ذیقیمتی کرد.

یکی از علل اساسی رشد این سه کشور (در مقایسه با سایر کشورهای جهان سوم) را باید در این واقعیت جستجو کرد. اکنون که از یک طرف رشد این کشورها به درجه‌ای رسیده که کوس رقابت با آمریکا در بازارهای جهانی می‌زنند و از سوی دیگر جنگ سرد به پایان رسیده و اهمیت سیاسی این کشورها در مقابله با سوسیالیسم به شدت کاهش یافته است باید منتظر تغییر سیاست آمریکا نسبت به این کشورها به ویژه ژاپن بود.

با در نظر گرفتن تمام علل و عوامل داخلی و خارجی مساعد در جهت رشد اقتصادی ژاپن، این کشور توانست در مدت ۴۰ سال از یک کشور گرسنه تبدیل به یکی از بزرگترین قدرت‌های اقتصادی و بزرگترین بستانکار جهان شود.^(۱۹)

اگر از ۶ قلم اول واردات ژاپن از آمریکا و در مقابل آن ۶ قلم واردات آمریکا از ژاپن نام ببریم تغییر گردش چرخ زمان یا به عبارتی نتایج رشد ناموزونی اقتصادی در کشورهای سرمایه‌داری مختلف جهان را به روشنی مشاهده می‌کنیم. ۶ قلم واردات ژاپن از آمریکا عبارت است از: بذذرت، سویا، زغال، چوب، پنبه و گندم.

۶ قلم واردات آمریکا از ژاپن عبارت است از: اتومبیل، ضبط صوت، ماشین بادی، وسایل ماشین اداری، کامپیوتر، و وسایل بدکی ماشین‌های اداری.

دوره‌های ۳ گانه رکود در اقتصاد آمریکا

بررسی اقتصاد جهان سرمایه‌داری به خصوص آمریکا که دارای نقش رهبری و موتور محرکه آن پس از جنگ جهانی دوم بوده، بیانگر ۳ دوره (سیکل) رکود بین سال‌های ۱۹۴۶ تا ۱۹۶۶ است: یکی در سال‌های ۱۹۴۸-۴۹ که رکودی نسبتاً عمیق بود و با شروع جنگ کره برطرف شد و دیگری در سال‌های ۱۹۵۸ و ۱۹۶۱ که هر دو کوتاه و نسبتاً خفیف بود. شروع

■ در دهه ۱۹۲۰ ارزش پول آمریکا با طلا سنجیده می‌شد و این کشور صاحب بخش عظیمی از ذخیره طلای جهان بود. در حالی که در دهه ۱۹۸۰ نه تنها پول آمریکا با طلا سنجیده نمی‌شد، بلکه ذخیره طلای این کشور، به ۹ درصد ذخیره طلای جهان کاهش یافت.

■ در سال‌های ۱۹۲۰ آمریکا پایین‌ترین نرخ بهره بانکی در جهان را داشت و میزان متوسط آن ۳/۶ درصد بود. در حالی که در سال‌های ۱۹۸۰ نرخ بهره در این کشور از نرخ بهره بانک‌های آلمان، سوئیس، هلند و ژاپن فراتر رفت و در سال ۱۹۹۰ به طور متوسط به ۸/۹ درصد رسید.

■ صنایع اسلحه‌سازی در آمریکا نه تنها به طور مستقیم و غیرمستقیم بخش قابل توجهی از نیروی کار کشور را رزق و روزی می‌دهد، بلکه می‌توان آن را از ارکان اساسی اقتصاد آمریکا از نظر صادرات و ترمیم کسری موازنه تجاری و بخش قابل توجهی از تولید ناخالص ملی دانست.

■ غارت کشورهای جهان سوم، پس از جنگ جهانی دوم به ویژه از سال‌های ۱۹۶۰ اوجی تازه گرفت و باعث خونریزی یکجانبه از طرف کشورهای «محیطی» به کشورهای «متروپل» شد.



سیاسی-اقتصادی

حرکت وادارد و موجب سرمایه‌گذاری‌های بزرگ در صنایع پایه‌ای و تجدیدحیات کارخانه‌های فرسوده شود. صدها میلیارد دلار پول خرید نفت (دلار نفتی) از کشورهای نفت‌خیز به ویژه شوریهایی چون ایران، عربستان و دیگر کشورهای خلیج فارس در بانک‌های آمریکا و انگلیس و دیگر کشورهای اروپایی انباشته شد و بخشی از این پول صرف خرید اسلحه و فرآورده‌های صنعتی دیگر و وسائل ماشینی و کالاهای مصرفی از کشورهای «متروپل» و بخش دیگر، صرف اجرای پروژه‌های عظیم در کشورهای منطقه شد. (مانند ساختن يك شهر کامل و مدرن بنام «الجبل» در عربستان و پروژه‌های اتمی و صنعتی ایران در زمان شاه که هیچ کدام موجب بی‌ربزی واقعی پایه‌های يك صنعت ملی و مستقل در این کشورها نشد).^(۲۰)

از سوی دیگر با انباشته شدن انبوه عظیم دلارهای نفتی در بانک‌های اروپا و آمریکا، دلارهای بادآورده به کشورهای دیگر (به خصوص آمریکای لاتین) قرض داده شده و ماشین اقتصادی این کشورها را در سال‌های ۱۹۷۰ به حرکت درآورد و معجزه‌هایی مانند «معجزه برزیل» به وجود آورد. این پیشرفت‌های حباب‌وار و تصنعی در کشورهای جهان سوم به نوبه خود، قدرت خرید کشورهای اخیر را برای خرید اسلحه و ابزارهای ماشینی و پیمان‌کاری‌های میلیارد دلاری برای ساختن و ترمیم زیرساخت اقتصادی‌شان بالا برد و به این ترتیب شهرهای عظیمی چون «ریودوژانیرو»، «بوتوس آیرس»، «لاگوس»، «تهران»، «جاکارتا»، «قاهره» و مانند آن را به وجود آورد. چنین قدرت خریدی بازار اقتصاد کشورهای «متروپل» را گرم نگاهداشت و از رکود شدید و بحران در کشورهای اصلی صنعتی جلوگیری کرد.

● ۴- وجود تمام این عوامل و بالارفتن ثروت کشورهای صنعتی و کشورهای وابسته به آنها در جهان سوم که قدرت خرید عظیمی در سطح جهانی به وجود می‌آورد، زمینه لازم برای تولید و فروش اجناس تمام کشورهای سرمایه‌داری اصلی ایجاد کرد و به آنها اجازه داد که هم بازارهای جهان را برای تمام کشورهای تولیدکننده باز نگاهدارند و هم فرصت داده شود تا کالاهای خود را با نرخ سود قابل قبولی به فروش رسانند. چرا که سطح تقاضا بالا نگهداشته می‌شد.

قوانین تجارت آزاد بین‌المللی (GATT) در این سال‌ها تقریباً به طور کامل اجرا می‌شد و از این طریق، تجارت بین‌المللی اوجی بی‌سابقه می‌گرفت.

● ۵- با چنین زمینه مساعدی، انقلاب صنعتی - اطلاعاتی (کامپیوتر) صورت گرفت و از آنجا که قدرت خرید عظیمی در جهان وجود داشت، با فروش آن و وارد کردن کامپیوتر در صنایع، بازم بازار اقتصاد گرم نگهداشته شد و در زمینه‌های وسیعی از علوم (به ویژه بیوتکنولوژی) پیشرفت‌های دوران‌سازی صورت گرفت.

نتیجه آن که پس از جنگ جهانی دوم گرچه اقتصاد جهان سرمایه‌داری دچار کودهای دوره‌ای چندی شد، اما هیچکدام از آن‌ها بیش از یک سال طول نکشید و از آن مهم‌تر، هیچکدام تبدیل به بحرانی از نوع بحران سال‌های ۱۸۷۳-۷۹ یا ۱۹۲۹-۳۲ و حتی بحران‌های کوچکتر سال‌های ۱۸۵۷ و ۱۸۸۵، ۱۸۹۳ و ۱۹۰۷ نشد. به این ترتیب جهان سرمایه‌داری در عرض ۶۰ سال اخیر نه تنها توانست از خطر فروپاشی دوره‌ای انباشت سرمایه که این همه در تنوری‌های مارکسیستی از آن صحبت شده است دور بماند بلکه توانست سطح زندگی بخش‌های وسیع از جوامع خود را نیز در کشورهای صنعتی اصلی بالا ببرد و در نتیجه، يك طبقه متوسط مرفه به وجود آورد تا به مثابه ستون فقرات ثبات سیاسی این کشورها عمل کند. به پیشرفت‌های عظیم علمی برسد، بر گنجینه‌های نوبل خود بیفزاید و در عین حال در ۴۵ سال اخیر از بالاگرفتن تضاد بین کشورهای صنعتی بزرگ جلوگیری و از طریق ثبات سیاسی در این کشورها و رعایت تجارت آزاد، در صلح و صفا زندگی کند و امید فراوانی در دل مردم مبنی بر طبیعی بودن و همیشگی بودن نظام سرمایه‌داری به وجود آورد.

با چنین پیش‌زمینه‌ای است که جهان سرمایه‌داری توانست به رشد خود با اطمینان بیشتری ادامه دهد و در عین حال، کشورهای جهان سوم را از پای درآورده و حرکت ضدکمونیستی خود را با موفقیت به پیش برد تا سرانجام پشت حریف را به خاک برساند. اما اگر شکست شوروی و فروپاشی احزاب

جنگ وینام از سال ۱۹۶۲ اوجی تازه به اقتصاد آمریکا داد. با این وجود باز هم اقتصاد آمریکا در سال‌های ۷۱-۱۹۷۰، ۷۵-۱۹۷۴ و بالاخره در سال‌های ۸۲-۱۹۸۱ دچار رکود شد. با روی کار آمدن دولت «ریگان»، جنگ سرد ابعاد تازه‌ای گرفت و بیش از دو تریلیون دلار بودجه نظامی به بهانه مقابله با «امپراتوری شیطانی» به اقتصاد آمریکا تزریق شد که بین سال‌های ۱۹۸۳ و ۱۹۸۸ رونقی کم سابقه به اقتصاد این کشور بخشید.

منتهی بهانی که مردم آمریکا برای این رونق اقتصادی پرداختند فوق‌العاده سنگین بود. چرا که در اثر تورم، بودجه‌ها با کسری موازنه عظیم روبرو شد و کاهش کم سابقه مالیات قشر بالای ثروتمند جامعه و ترغیب مردم به خرید و مصرف بیش از اندازه، میزان وام‌های دولتی و غیردولتی به رقم نجومی ۱۰ تریلیون دلار رسید. هم اینک وام‌های دولتی به تنهایی ۳/۵ تریلیون دلار است که بیش از ۵۰۰ میلیارد دلار آن وام خارجی است. اما باید دید چرا با وجود آن که پیش‌بینی رکودهای عمیق تروپا بحران‌های دوره‌ای می‌شد، چنین نشد و اقتصاد جهان سرمایه‌داری (به ویژه در اروپا و ژاپن) علیرغم رکودهای دوره‌ای، به رشد دراز مدت خود ادامه داد.

علل زیر را می‌توان در تبیین این رشد اقتصادی نام برد:

● ۱- جنگ کره و جنگ ویتنام: این دو جنگ نه تنها باعث جلوگیری از عمق‌یابی رکود یا بحران دوره‌ای در آمریکا شد بلکه برای اقتصاد ژاپن نیز نقش حیاتی و نجات‌دهنده داشت. تردیدی نیست که اعتلای اقتصادی ژاپن (اروپا) در اثر افزایش تقاضا برای کالاهای صنعتی، به ویژه نظامی آمریکا، به اقتصاد تمام کشورهای سرمایه‌داری از جمله آمریکا کمک کرد.

● ۲- جنگ سرد: بدون تردید گرم نگهداشتن جنگ سرد و مسابقه تسلیحاتی که پس از جنگ دوم از اساسی‌ترین وسائل تزریق چندین تریلیون دلار به صنایع جنگی و فعالیت‌های تحقیق و توسعه (R & D) در این حوزه از صنعت شد که به عنوان خونی حیات بخش برای اقتصاد آمریکا و اثرات ثانوی و جانبی آن به روی صنایع دیگر کشورهای سرمایه‌داری دیگر عمل کرد. صنایع اسلحه‌سازی در آمریکا نه تنها بطور مستقیم و غیرمستقیم (از طریق صنایع وابسته به آن) بخش قابل توجهی از نیروی کار کشور را رزق و روزی می‌دهد، بلکه می‌توان آنرا از ارکان اساسی اقتصاد آمریکا از نظر صادرات و ترمیم کسری موازنه تجاری و بخش قابل توجهی از تولید ناخالص ملی دانست. بود.

نظامی ۳۰۰ میلیارد دلاری آمریکا - بطور مستقیم - و بودجه چهار میلیارد دلاری وزارت انرژی و NASA در سال‌های اخیر نقش تعیین‌کننده‌ای در حیات اقتصادی آمریکا داشته است. اگر در جنگ اول و دوم جهانی پیشرفت‌های علمی و تکنولوژیک در صنایع اسلحه‌سازی می‌توانست به طور جانبی نقش مفیدی برای پیشرفت تکنولوژی در صنایع مصرفی داشته باشد (همچون کامپیوتر) اکنون اختراعات جدید و پیشرفته در صنایع جنگی چنان تخصصی و پیشرفته شده که امکان استفاده از آن‌ها در صنایع مصرفی بسیار مشکل شده و تبدیل صنایع جنگی به صنایع مصرفی نیازمند سرمایه‌ای است که کمتر سرمایه‌داری حاضر به خطر کردن در این زمینه می‌شود. در واقع صنایع نظامی از موجودیت و حیات مستقلی برخوردار شده‌اند. به این علت است که کاهش بودجه نظامی بیش از يك حد قابل قبول، می‌تواند ضربات مهلکی بر اقتصاد آمریکا وارد کند. بی‌جهت نیست که هیات حاکمه آمریکا از يك سو به خود اجازه می‌دهد که ساعات کار کتابخانه‌ها را به خاطر کمی بودجه کم و با آن‌ها را تعطیل کند و بسیاری از کلاس‌های مؤسسات آموزشی را نیز منحل سازد و همزمان با آن، ۹۵ میلیارد دلار برای تولید جنگنده‌های Y22 و ۴ میلیارد دلار برای برنامه S.D.I به تصویب سنای آمریکا برساند.

● ۳- غارت جهان سوم: غارت بی‌امان کشورهای جهان سوم پس از جنگ جهانی دوم، به ویژه از سال‌های ۶۰ اوجی تازه گرفت و باعث خونریزی يك جانبه از طرف کشورهای «محیطی» به کشورهای «متروپل» شد. اگر تنها غارت نفت کشورهای اطراف خلیج فارس، اندونزی، نیجریه، ونزوئلا و مکزیک را در نظر بگیریم، فروش و تولید ارزش افزوده این کالاها سر به چندین تریلیون دلار خواهد زد. ارزش افزوده نفت خام در کشورهای «متروپل» ثروتی عظیم به این کشورها بخشید و توانست چرخ عظیم صنایع اقتصاد آن را به

کمونیست در شوروی و اروپای شرقی تنها به عامل خارجی نسبت داده شود، نه تنها برخورد علمی با مسأله نشده بلکه تمام حقیقت نیز بیان نشده است. این که چرا سرنوشت انقلاب عظیم و درون‌ساز اکثر به وضع رقت‌بار و حیرت‌انگیز امروزی آن منتهی شد و ۱۰ روزی که دنیا را تکان داد، خود در عرض ۵ روز به ریشه افتاد، نیاز به مطالعه و بحثی جداگانه دارد.

تو گویی دنیا شاهد چیرگی کامل نظام سرمایه‌داری بر سوسیالیسم است. چرا که به نظر می‌رسد آمریکا بتواند بقایای انقلابات پس از جنگ دوم جهانی را در کوبا، کره شمالی و شاید ویتنام، به زودی با شکست روبرو کند و اگر چین نیز به قدر کافی منزوی شود تا سرنوشتی همانند شوروی پیدا کند و یا با رضای خاطر به راه سرمایه‌داری کشیده شود و به جرگه «جامعه ملل آزاد» بپیوندد، این سناریو کامل خواهد شد.

با در نظر گرفتن تمام این شرایط باید دید آیا نظام سرمایه‌داری قادر به ادامه پیشرفت خود به شکل ۴۵ سال اخیر است؟ به عبارت دیگر آیا قادر به ادامه رشد اقتصادی، وسیع‌تر کردن طبقه متوسط و مرفه، ایجاد کار برای جمعیت در حال افزایش جهان، حفظ محیط‌زیست و جلوگیری از جنگ و کشتار و بی‌سامانی و از همه مهم‌تر برقراری روابط انسانی و سالم در میان جوامع بشری خواهد بود یا خیر؟

به نظر بسیاری از صاحب‌نظران، شواهد روشن نشان‌دهنده آن است که نظام سرمایه‌داری نه تنها قادر به تأمین چنین شرایطی نیست بلکه سیر حرکت آن در سال‌های اخیر، خبر از سمت‌گیری آن در جهت عکس می‌دهد.

به این معنی که رشد اقتصادی و صنعتی در جهان سرمایه‌داری به رکودی خطرناک رسیده و امکان حرکت آن به سوی یک بحران عمیق وجود دارد. این رشد، نه تنها طبقه متوسط را نتوانسته و نمی‌تواند گسترش دهد، بلکه به تدریج بخش‌های عظیمی از این طبقه را فرو ریخته و به فقر می‌نشانند. چنین روندی نه تنها قادر به ایجاد کار همان‌گونه با افزایش جمعیت نیست، بلکه توان خود را در تأمین کار برای جمعیت کارآئی کنونی، آن هم در کشورهای صنعتی اصلی از دست داده است و محیط‌زیست را به تدریج به سوی نیستی می‌کشاند. تضاد

بین قطب‌های اقتصادی به مرحله‌ای خطرناک نزدیک می‌کند و از آن مهم‌تر با سرعتی سرسام‌آور، روابط انسانی و انسان‌ها را به ورطه تباهی می‌کشاند.

دلایل این وضع به طور مختصر بیان خواهد شد، اما پیش از آن لازم است یادآوری شود که یکی از پیامدهای رفاه نسبی و رشد اقتصادی در کشورهای سرمایه‌داری صنعتی در ۴۵ سال اخیر از یک سو و شکست‌های مادی و معنوی کشورهای سوسیالیستی از سوی دیگر موجب ظاهر شدن مکاتب فلسفی جامعه‌شناسی و اقتصادی فراوانی در غرب شده است که با اطمینانی فزاینده، فاتحه سوسیالیسم را خوانده و سرمایه‌داری را به عنوان

نظامی که قادر به حل مسائل خود است جلوه می‌دهد. بی‌جهت نیست که جوایز نوبل اقتصاد در سال‌های اخیر به افرادی چون Milton Friedman, Paul Samuelson, Von Hayak داده می‌شود و کتابهای مجموعه نویسندگان مکتب «ما بعد صنعتی» در سطح وسیعی انتشار می‌یابد.

نویسندگان گروه اول برآنند که سیستم سرمایه‌داری از طریق یک سلسله تمهیدات و سیاست‌های اقتصادی می‌تواند به حیات خود ادامه دهد و نویسندگان گروه دوم برآنند که به خوانندگان خود بقبولانند جهان امروز، عصر سرمایه‌داری و صنعتی را پشت سر گذاشته و وارد عصر سرمایه‌داری یا «ما بعد صنعتی» شده است و در این عصر، دیگر قوانین گذشته

که در مورد سیستم سرمایه‌داری تدوین شده است خوانایی ندارد. نه تنها اقتصاددانان محافظه‌کار دانشگاه «هاروارد» چون Jeffrey Sachs برای سروسامان دادن به اقتصاد لهستان و سایر کشورهای اروپای شرقی عازم این مناطق می‌شوند، بلکه بعضی روشنفکران «چپ» و از جمله اقتصاددانان کشورهای «سوسیالیستی» نیز به عنوان کاسه‌های داغ‌تر از آتش، نظام سوسیالیستی را چون یک بلای آسمانی و نظام سرمایه‌داری را «بازار آزاد» را به عنوان موهبتی آسمانی به هموطنان خود معرفی می‌کنند. سال‌های ۱۹۹۰ از آن جهت در تاریخ بشریت برهه‌ای تعیین‌کننده خواهد بود که از یک سو بار دیگر چهره واقعی نظام سرمایه‌داری را به ویژه برای نسل جوان بار دیگر عیان خواهد

■ شروع جنگ ویتنام از سال ۱۹۶۲ اوجی تازه به اقتصاد آمریکا داد. با این وجود باز هم اقتصاد آمریکا در سال‌های ۷۱-۱۹۷۰، ۷۵-۱۹۷۴ و ۸۲-۱۹۸۱ دچار رکود شد.

■ با روی کار آمدن دولت «ریگان»، جنگ سرد ابعاد تازه‌ای گرفت و بیش از ۲ تریلیون دلار بودجه نظامی به بهانه مقابله با «امپراتوری شیطانی» به اقتصاد آمریکا تزریق شد که رونقی کم‌سابقه بین سال‌های ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۸ به اقتصاد این کشور بخشید.

■ تاریخ ۱۵۰ ساله اخیر «سرمایه‌داری» نشان‌دهنده آن است که این نظام، تنها از طریق جنگ و تخریب و به تباهی کشاندن بخش‌های وسیعی از بشریت و به خاطر منافع اقلیتی کوچک قادر بوده است دوره‌های رکود اقتصادی خود را آن هم به طور موقت پشت سر بگذارد.

■ در سال‌های دهه ۱۹۲۰، آمریکا بزرگترین کشور بستانکار جهان و در سال‌های دهه ۱۹۸۰ بزرگترین کشور بدهکار جهان بوده است.

کرد و از سوی دیگر به نسل مسن‌تر اجازه خواهد داد گذشته انقلابات «سوسیالیستی» و کشورهای «سوسیالیستی» را بدون تعصب و جهالت بررسی جدی کنند و علل واقعی وضع رقت‌بار کنونی آن‌ها را دریابند.

وضع اقتصادی آمریکا در سال‌های ۱۹۹۰

کوتاه بودن و گذرا بودن دوره‌های متعدد رکود اقتصادی آمریکا، بسیاری از اقتصاد دانان رسمی و از جمله Milton Friedman را به این نتیجه رساند که این رکودها نه تنها به طور طبیعی اتفاق خواهد افتاد و خطری ایجاد نخواهد کرد، بلکه برای تصفیه اقتصاد از موسسات غیر کارا مفید هم هست و در عین حال «درس» خوبی نیز به کارگران می‌دهد. البته کاش چنین بود.

نه تنها تاریخ ۱۵۰ ساله اخیر سرمایه‌داری نشان‌دهنده آن است که این نظام

تنها از طریق جنگ و تخریب و به تباهی کشاندن بخش‌های وسیعی از بشریت و به خاطر منافع اقلیت کوچک قادر بوده است این بحران‌ها را آن هم به طور موقت پشت سر بگذارد، بلکه اکنون نیز در سال‌های ۱۹۹۰ به سوی یک بحران همه

جانبه دیگر که در ۶۰ سال اخیر سابقه نداشته است پیش می‌رود. پیش از این اشاره شد که تنها راه بیرون آمدن از بحران ۳۲-۱۹۲۹ برپایی جنگ دوم جهانی و تخریب بخش وسیعی از جهان بود. آنچه واجد اهمیت است آن است که

اقتصاد آمریکا با وجود تمهیدات بیش‌گفته از سال ۱۹۷۰ به بعد قادر به حل

مسأله رکود مزمن اقتصادی و مازاد تولید نبوده است. بررسی رکودهای عمیق ۷۵-۱۹۷۴ و ۸۲-۱۹۸۱ بازگوکننده این واقعیت است. رشد اقتصادی

سالهای ۸۸-۱۹۸۳ را با دامن زدن به جنگ سرد توسط ریگان و تزریق دو تریلیون دلار بودجه نظامی می‌توان توضیح داد: اما مردم آمریکا برای آن رشد

بی‌محاسبی چند ساله، بهایی‌گزاران برداختند که یکی از عواقب آن، رکود کنونی و امکان بحران اقتصادی در آینده‌ای نه چندان دور است. اگر بخواهیم

علل عقب افتادن اقتصاد آمریکا را نسبت به دو کشور قدرتمند دیگر اقتصادی یعنی ژاپن و آلمان در ۲۰ سال اخیر بدین‌م، بهتر است آن را از زبان

دو تن از استادان دانشگاه MIT و دانشگاه «ماساچوست» شرح دهیم: (۱)

به نظر می‌رسد که دو پدیده اصلی، از سال‌های ۱۹۶۰ موجب افت تدریجی اقتصاد آمریکا شد: اولاً آمریکا که خود عامل جنگ سرد بود، برای حفظ منافعی در سراسر جهان و پایبندی به تعهدات همه‌جانبه نظامی خود از یک سو و

سیاسی-اقتصادی

بتواند ژاپن و آلمان را زیر فشار قرار دهد. همینطور هم شد و قیمت دلار دوباره بالا رفت. در واقع پشتوانه دلار آمریکا از طلای زرد تبدیل به طلای سیاه شد. اما علاوه بر این گرایش‌ها آن چه اهمیت بسیار داشت عبارت بود از پائین رفتن قدرت تولیدی در صنایع آمریکا که خود دلایل پیچیده‌تری داشت که در اساس مربوط می‌شد به سازماندهی کار و فلسفه آن در آمریکا. به طوری که رقم افزایش قدرت تولیدی از ۲/۶ درصد در سال‌های ۱۹۶۵-۷۲ به ۱/۶ درصد در سالهای ۷۷-۱۹۷۲ و ۰/۲ درصد در سال‌های ۸۲-۱۹۷۷ رسید. بودجه‌های باکسری بزرگ قرار بود برابر تنوری «کینز» (Lord Maynard Keynes) باعث رونق اقتصادی شود. اما برای جذب سرمایه‌های خارجی (به منظور تأمین کسری بودجه) آمریکا مجبور شد نرخ بهره بانکی را بالا برده و قیمت دلار را به طور تصنعی بالا نگهدارد. این مسأله نه تنها به صادرات آمریکا لطمه می‌زد بلکه باعث شد آمریکا به تدریج از یک کشور قرض‌دهنده به کشوری قرض‌گیرنده تبدیل شود. به علل یادشده و به خصوص با اختصاص بخش عظیمی از بودجه تحقیقاتی در جهت توسعه و پیش‌برد وسائل و ابزار جنگی و تبدیل عملی اقتصاد آمریکا به یک اقتصاد جنگی و به علت آزاد شدن کشورهای اروپایی و ژاپن از بلای جنگ، برپا کردن یک اقتصاد غیرجنگی و سرازیر کردن قسمت بزرگی از سرمایه‌ها در جهت توسعه و تحقیق کالاهای مصرفی، تولیدات آمریکا از اواخر سال‌های ۱۹۶۰ به بعد با رقابت جدی در سطح جهانی رو به رو شد. در نتیجه، سود کارخانه‌ها و موسسات عظیم آمریکایی رو به کاهش گذاشت.

شرکت‌های آمریکایی در مقابل این چالش و رقابت بزرگ، دوره‌ای پیش داشتند؛ یکی از این راه‌ها بهبود کیفیت کالاها و سرمایه‌گذاری در تکنولوژی جدید و برقراری روابط سازنده با کارگران بود. اما صنایع آمریکا در عوض به جای این اقدامات راه دیگری در پیش گرفتند. به این معنی که تولیدات بنیانی

فشار تولیدکنندگان صنایع نظامی از سوی دیگر، دست به افزایش تصاعدی بودجه نظامی زد.

عامل دیگر عبارت از فرهنگ مصرفی خارج از تصور جامعه آمریکا بود که سال‌های سال به آن عادت کرده و در عین حال دستگاه‌های ارتباط جمعی نیز به آن دامن می‌زدند. بدون تردید سیاست‌های مالی و مالیاتی دولت نیز مردم را به مصرف زیاد و پس‌انداز کم تشویق می‌کرد. به این ترتیب هم دولت «کندی» و هم دولت «جانسون» حاضر به افزایش عظیم بودجه نظامی شدند. در حالی که حاضر به بالا بردن مالیاتها نبودند. (به خاطر خطر سیاسی آن) در نتیجه ناگزیر به گذراندن بودجه‌هایی با کسری عظیم و گرفتن وام‌های بزرگ شدند. قیمت‌ها شروع به افزایش کرد و از این طریق اولین ضربات به قدرت رقابتی کالاهای آمریکایی در سطح جهانی وارد شد. علاوه بر این علل، جنگ کره و ویتنام مقادیر عظیمی دلار از آمریکا خارج و به دنبال آن، ذخیره طلای آمریکا شروع به سقوط کرد (از ۶۸ درصد ذخیره طلای جهان در سال ۱۹۵۰ به ۲۳ درصد در سال ۱۹۷۳ رسید). در این زمان، بعضی کشورها به ویژه فرانسه زمان دوگل، تهدید به تبدیل دلارهای خود به طلا کردند. بنابراین «نیکسون» چاره‌ای نداشت جز جدا کردن دلار از طلا در سال ۱۹۷۱. این خود تمام سیستم بولی جهان پس از جنگ دوم را دچار تلاطم کرد.

به این ترتیب با آن که آمریکا خود از بنیانگزاران قرارداد «برتون و وودز» بود، خود نیز موجب فروپاشی آن شد. از آن پس لطمه‌ای شدید به اعتبار دلار خورد. با آزاد شدن ارزش برابری ارزهای جهان، دلار در مقابل ژاپن و مارک آلمان شروع به سقوط کرد. از آن جا که بول نفت در سطح جهانی با دلار پرداخت می‌شد و منابع نفتی جهان بیشتر در اختیار شرکت‌های آمریکایی-انگلیسی بود، برای جلوگیری از چنین سقوطی، زیر فشار «کیسینجر» و «نیکسون» اوپک در سال ۱۹۷۴ قیمت نفت را تا چهار برابر افزایش داد تا از این طریق آمریکا



و محوری رارها و سرمایه‌ها را به دنبال کار ازان راهی خارج کردند و یاد راه سفته‌بازی (Speculation) به کار انداختند. کارهای صنعتی را به بیمانکاران با مزد خیلی کم - چه در داخل و چه خارج آمریکا - سپردند و فشار خود را روی کارگران برای کم کردن مزد و مزایا گذاشتند. کارگران تمام وقت را به نیمه وقت و بدون مزایا تبدیل کردند و به تمام این اقدامات، نام برطمطراق «تجدید سازمان صنایع» دادند. دولت آمریکا (به ویژه دولت ریگان) از این راهبرد (استراتژی) کمبانی‌ها از طریق حذف مسودیت، ایجاد رکود صنعتی ۸۲ - ۱۹۸۱، حذف برنامه‌های اجتماعی و حمله مستقیم به اتحادیه‌های کارگری، حمایت کردند»^(۴۴)

نتیجه این اقدامات، به خصوص در ۱۱ سال اخیر که حزب جمهوریخواه در راس قدرت بوده عبارت از چند تغییر اساسی در سیستم اقتصادی - اجتماعی آمریکا است که رئوس این تغییرات را «لرد ریز - ماگ» در کتاب خود با عنوان «علائم خطر» چنین برمی‌شمرد:

● ۱ - افزایش درصد بدهی‌ها نسبت به تولید ناخالص ملی: این نسبت در سال ۱۹۹۰ در ایالات متحده به ۱۹۰ درصد رسید (بدهی‌های دولتی و خصوصی در حال حاضر بیش از ۱۰ تریلیون دلار و تولید ناخالص ملی حدود ۵ تریلیون دلار است). این نسبت در سال ۱۹۲۹ یعنی سال شروع بحران بزرگ ۱۴۰ درصد بوده است.

● ۲ - افزایش میزان وام‌ها و دیون با سرعتی بیش از درآمد: وام‌های چندین تریلیون دلاری دولت، شرکت‌ها و شهروندان به بانک‌ها، چه در آمریکا و چه در اروپا و جهان سوم که اساساً در سال‌های ۱۹۸۰ به وجود آمد. هیچگاه در تاریخ سابقه نداشته است. این واقعیت به عبارتی دیگر، یک «حباب اعتبار» (Credit Bubble) به وجود آورده که امکان ترکیدن این حباب، یعنی عدم امکان باز پرداخت وام‌ها را به شدت بالا می‌برد. در اواسط سال‌های ۱۹۸۰ میزان وام‌های پرداختی در آمریکا به رقم حیرت‌انگیز ۱۰ برابر میزان پس‌انداز مردم رسید. در این دهه در حالی که بدهی‌های مردم و شرکت‌ها ۱۱ درصد رشد داشت، تولید ناخالص ملی تنها ۸۰ درصد رشد نشان می‌داد. از آن‌جا که افزایش درآمدها در سطحی خیلی پایین‌تر از افزایش وام‌ها است، امکان بازپرداخت این بدهی‌ها هر روز کمتر می‌شود.

● ۳ - کاهش نسبت عرضه بولی به بدهی: در سال ۱۹۹۰ عرضه بول در ایالات متحده (M-2) تقسیم بر کل بدهی‌ها رقمی کوچکتر از رقم مشابه در ۱۹۳۰ را نشان می‌دهد.

● ۴ - اگر مقدار بول در گردش (M-3) بیش از ۱۳ برابر پشتوانه طلا باشد یکی از علائم خطر بزرگ است. بحران سال ۱۹۷۳ با نسبت ۱۲ به یک شروع شد. در سال ۱۹۲۹ این نسبت ۱۵ به یک و در سال ۱۹۹۰ ۳۲ به یک بود.

گرچه اکنون از اهمیت طلا به عنوان پشتوانه بول در گردش کاسته شده است، اما در عین حال نباید آن را نادیده گرفت. چرا که گرچه در سال ۱۹۷۱ دلار از طلا جدا شد، اما سیر طبیعی اقتصاد می‌تواند این جدایی تصنعی را نادیده بگیرد.

● ۵ - کاهش پشتوانه ملموس نسبت به بدهی‌های بولی: نسبت ثروت‌های بولی به ثروت‌های ملموس غیربولی (مانند ساختمان و کارخانه) از عوامل مهم نشان‌دهنده سلامت یا بیماری یک اقتصاد است. اگر نسبت این دو نوع ثروت بیش از یک به یک شود، نشانه آن است که قرض‌هایی که به شکل بولی داده شده است پشتوانه ملموس به اندازه کافی ندارد و از این جهت موسسات مالی می‌توانند در مدتی کوتاه دچار تزلزل شوند.

● ۶ - نکول (عدم پرداخت) بدهی‌های خارجی: در هریک از بحران‌های اقتصادی سالهای ۱۸۷۳ و ۱۹۲۹ مساله ناتوانی در بازپرداخت بدهی‌های کشورهای دیگر به وام‌دهندگان آمریکایی وجود داشته است. در حال حاضر کشورهای اروپای شرقی و کشورهای «جهان سوم» قادر به بازپرداخت وام‌های خود نیستند و تو گویی تاریخ تکرار می‌شود.

● ۷ - افتضاحات مالی: افتضاحات دهها و صدها میلیارد دلاری بانک‌های قرضه و پس‌انداز (SFL) و بانک بین‌المللی اعتبارات و تجارت (B.C.I) دو نمونه از کلاهبرداری‌های عظیمی است که در سال‌های اخیر صورت گرفته و

* از آن‌جا که با ورود آمریکا به جنگ، پیروزی نیروهای متفقین بر نیروهای محور تقریباً محرز شده بود، در کنفرانس «برتن وودز» می‌بایست آینده اقتصاد و جهان سرمایه‌داری به رهبری آمریکا تعیین می‌شد.

* اساس سیاست خارجی انگلیس در اروپای پس از جنگ جهانی اول، تضعیف شوروی و آلمان - یکی رقیب سیاسی و دیگری رقیب اقتصادی - از طریق به راه انداختن جنگ بین این دو کشور و حفظ برتری کشورهای «انگلساکسون» در جهان بود.

* آن‌چه را که آلمان در جنگ دوم جهانی نتوانست از طریق نظامی به دست آورد، در سال‌های اخیر از طریق اقتصادی به دست آورده است.

* پس از حمله ژاپن به «پرل هاربر»، آمریکا به ژاپن اعلام جنگ کرد و طی ۴ سال بعد ضربات دهشتناکی بر آن کشور وارد ساخت. آن‌گونه که هنگام تسلیم ژاپن، ۹۰ درصد قدرت تولیدی این کشور نابود شده بود.



سیاسی-اقتصادی

● ۵- به این وجود، افزایش بیش از حد اعتباری ادامه می‌یابد. چرا که سرمایه‌گذاران در پی سودهای فوق العاده و کلان، به امید ادامه این نرخ سود، همچنان به سرمایه‌گذاری می‌پردازند.

● ۶- ثروت‌های مالی و حقیقی (موسسات و شرکت‌ها) از طریق گرفتن وام‌های کلان معامله می‌شوند. (Leverage/Out) و قیمت بورس سهام، سیر صعودی پیدا می‌کند.
ب: مرحله ضدتورمی:

● ۷- به موازات ادامه و رشد سرمایه‌گذاری، نرخ سود شروع به کاهش می‌کند تا به حد متعارف و معمول می‌رسد. در حالی که کالاهای تولید شده از سرمایه‌گذاری‌های گذشته هنوز به بازار عرضه می‌شود.

● ۸- قیمت کالا شروع به کاهش می‌کند.

● ۹- اقتصاد بخش کشاورزی وارد یک دوره رکود می‌شود.

● ۱۰- نرخ بهره شروع به کاهش می‌کند و به این ترتیب سرمایه‌ها از بانک‌ها به سوی بازار بورس روانه می‌شود و از این طریق قیمت بورس سهام افزایش مجدد می‌یابد.

● ۱۱- به موازات توقف سودآوری در اقتصاد مولد و واقعی، سرمایه‌ها باز هم متوجه بازار بورس می‌شود تا بالاخره «حباب» بازار بورس تا آنجا متورم می‌شود که سرانجام می‌ترکد.

● ۱۲- رونق اقتصادی، وسائل توقف رونق اقتصادی را در بطن خود دارد، چرا که وام‌های گرفته شده در زمان بالا بودن نرخ بهره، با پایین آمدن نرخ سود، بازدهی کمتری را از نرخ بهره به سرمایه‌دار برمی‌گرداند. بنابراین، آن بخش از سرمایه‌داران که با گرفتن وام‌های سرسام‌آور، دست به خرید شرکت‌ها زده‌اند مجبورند از دست این شرکت‌ها خلاص شوند و آنها را بفروش رسانند. از این طریق است که قیمت ثروت‌های حقیقی و ملموس به شدت کاهش می‌یابد.

● ۱۳- قیمت مستغلات و ساختمان‌ها و کارخانه‌ها پایین می‌آید.
● ۱۴- در چنین هنگامی، اتفاق نامساعدی چون انقباض اعتبار، یک ورشکستگی بزرگ و بایک کلاهبرداری کلان کافی است که چهره قیمت‌های غیرواقعی و متورم ثروت‌ها را آشکار کند (همچون کلاهبرداری «وایر» ماکسول» و ورشکستگی امپراتوری آن خانواده).

● ۱۵- بورس سهام دچار سقوط آزاد و تشدید انقباض اعتبارات می‌شود.
● ۱۶- نرخ بهره حقیقی به شدت افزایش می‌یابد و این بنبوه خود، کاهش

در تاریخ سابقه نداشته است. افتضاحات و دزدی‌های بورس نیویورک توسط باندهایی به رهبری «مایکل میلکن»، «ایوان باوسکی» و «جوزف لوین» برهنگان آشکار است. اما آنچه از اهمیت بیشتری برخوردار است این است که عوامل پیشگیری کننده در عقب‌یابی و ادامه رکودهای بین سالهای ۱۹۲۶ و ۱۹۶۶ در دهه ۹۰ تقریباً همه توان خود را از دست دادند. چرا؟ چون اولاً جنگ سرد به پایان رسیده و امکان تزریق مقادیر عظیمی - علاوه بر بودجه ۳۰۰ میلیارد دلاری کنونی - به صنایع نظامی از میان رفته است. از سوی دیگر فشار روزافزون مردم آمریکا برکنگره و احساسات آن‌ها علیه افزایش بودجه نظامی، هیات حاکمه را زیر فشار قرار داده و به این ترتیب این اهرم قدرتمند را برای تجدید حیات اقتصاد از دست دولت آمریکا گرفته است.

یکی از دلایل عمده انقباض بازارهای جهانی پایین افتادن قدرت خرید کالاهای کشورهای صنعتی است. در حالی که در سال‌های ۷۰، ۶۰ و اوائل ۸۰ هنوز کشش خرید اسلحه و سایر محصولات این کشورها وجود داشت.

روند بحران در جامعه سرمایه‌داری

بررسی یک دوره (سیکل) اقتصادی از قول «لرد ریز-ماگ» روشن می‌کند که وضع اقتصاد کنونی جهان به ویژه آمریکا چگونه است. او اعتقاد دارد بحران سال ۲۲-۱۹۲۹ را برنامه New Deal روزولت نتوانست تسخیر کند. بلکه جنگ دوم جهانی به کمک آن شناخت. اوروند سیکل اقتصادی بعد از جنگ را چنین شرح می‌دهد:

الف - مرحله تورمی

● ۱- یک تکان - اغلب جنگ - این روند را از طریق اختلال سیستم به حرکت در می‌آورد. این اختلال، حقوق مالکیت را تغییر می‌دهد. بی‌ثباتی بولی را تسویه می‌کند و به این ترتیب قیمت‌های مملوس را بالا می‌برد.
● ۲- این مسأله موجب افزایش خارق العاده نرخ سود یا منافع حاصله از ثروت‌های حقیقی به ویژه برای بدهکاران می‌شود و درآمد آن‌ها را به شدت از درآمد متوسط جامعه بالاتر می‌برد. افزایش نرخ سود موجب تسویه سرمایه‌گذاری‌های بزرگ می‌شود.

● ۳- اعتبارات افزایش فراوانی پیدا کرده و مردم برای استفاده از این سودهای خارق العاده با سرعتی هرچه بیشتر شروع به گرفتن وام می‌کنند. قیمت‌ها به ویژه در مورد مستغلات، روند فزاینده‌ای پیدا می‌کند.

● ۴- هم موسسات و هم قراردادهای موجود باید خود را با این وضع تورمی جدید تطبیق دهند. نرخ بهره شروع به افزایش می‌کند.

میزان بیکاری در آمریکا گرچه بطور رسمی

۶/۸ درصد است، اما اگر میلیون‌ها زن و مرد بیکار را که امید به پیدا کردن کار ندارند و میلیون‌ها انسان دیگر را که کار نیمه وقت دارند و درآمدشان به هیچوجه کفاف امرار معاش آن‌ها را نمی‌دهد و یا آن‌ها کسانانی را که با وجود داشتن کار تمام وقت و کم‌ترشکن با ۳/۵ تا ۴ دلار مزد در ساعت کار می‌کنند به این رقم اضافه کنیم، ابعاد فشار بر اقشار پائین جامعه قدری روشن‌تر می‌شود.

اما یکی از تفاوت‌های اساسی رکود کنونی با رکودهای سال‌های ۷۵-۱۹۷۴ و ۸۲-۱۹۸۱ وسعت بیکاری در بخش خدمات و کارگران یقه سفید (کارمندان) و از آن مهم‌تر، بیکار شدن و به فقر نشستن بخش‌های وسیعی از طبقه متوسط به ویژه مدیران رده‌های میانی و حتی رده‌های بالایی شرکت‌ها و موسسات بزرگ است.

شهر اول «بنوریا» در ایالت «ایلینویز» مرکز کارخانه عظیم «کاتر پیلر» و یکی از صنعتی‌ترین شهرهای آمریکا است. در عین حال می‌توان آن را یک شهر کارگری نیز به حساب آورد. چرا که زندگی و هستی حدود یک سوم از جمعیت ۳۴۰

هزار نفری آن به کار در این کارخانه بستگی دارد. یکی از خبرنگاران اقتصادی «نیویورک تایمز» در بخش اقتصادی روزنامه ۱۷ نوامبر ۱۹۹۱ نتیجه بررسی‌ها و ملاحظات خود را در این شهر چنین بازگو می‌کند:

«درآمد متوسط یک خانواده در سال ۱۹۹۰ با محاسبه تورم، نسبت به درآمد همان خانواده در سال ۱۹۷۳، ۱۰۰۰ دلار کاهش یافته و درآمد طبقه متوسط ثابت باقی مانده است. این کاهش دراز مدت درآمد خانواده‌های آمریکایی که واقعیت آن اکنون حتی توسط سیاستمداران، اقتصاد دانان و جامعه شناسان نیز پذیرفته شده، نتیجه کوشش صاحبان صنایع (سرمایه‌داران) و مدیریت شرکت‌ها در جهت پائین آوردن مزد و مزایا برای رقابت در سطح جهانی است. این سیاست از حمایت دولت ریگان نیز برخوردار بود و علت آن، مقابله با مبارزه طلبی اتحادیه‌های کارگری بود.»

اوسیس ادامه می‌دهد: «چنین کاهش‌های در سطح زندگی مردم نه تنها در حالات و برخوردهای آن‌ها در زندگی روزمره اثر گذاشته است، بلکه چهره شهرها را نیز به تدریج تغییر می‌دهد. برای اولین

بار پس از جنگ جهانی دوم، نسلی از جوانان از دانشگاه فارغ‌التحصیل می‌شوند که هیچ گونه امید به پیدا کردن کار ندارند.

در گذشته، اگر مدتی کار در شهر و محل زندگی پیدا نمیشد، جوانان به سوی غرب و در بی موقعبت بهتر روانه می‌شدند. اما رکود اقتصادی کنونی، همه جاگیر است و این امید را نیز از میان برده است.

مدیر اداره کاریابی شهر «بنوریا» می‌گوید: جوانان پس از ناامیدی از پیدا کردن کار با درآمد بیشتر، به شهر خود بازگشته و به کارهای با مزد کم، تن در می‌دهند.

احساس تفاوت طبقاتی و دشمنی نسبت به طبقات با درآمد بالا شدت گیرد.

گفتگوی خبرنگار با خانواده‌های کارگران و کارمندان خبر از ناامیدی آن‌ها از آینده و پیدا کردن کار با دستمزد کافی می‌دهد.

۱۰/۰۰۰ کارگر یقه آبی شهر «بنوریا» جزو کار آزموده‌ترین کارگران آمریکا بوده و حقوق متوسط آن‌ها به ۱۷ دلار در ساعت می‌رسیده است. آقای «استراو» یکی از این کارگران، در سال ۱۹۷۰ و در

فعالیت اقتصادی بازهم بیشتری را موجب می شود.

● ۱۷- بیکاری وسیع دامنگیر جامعه می شود.

● ۱۸- مردها پایین می افتد. قیمت ها کاهش می یابد و نظام اقتصادی رو به تحلیل می رود. (۲۳)

این سناریوی هیجان انگیز نه تنها بیانگر بحران اقتصادی ۱۹۲۹-۳۲ است بلکه بخش قابل توجهی از علانم و شواهد وضع اقتصادی امروزی را در مرحله ضد تورمی نشان می دهد. همانطور که «لرد ریز - ماگ» می گوید، جنگ و تخریب و سیاست تسلیحاتی توانسته است از سال ۱۹۳۲ به این طرف، از تجدید بحرانی به شدت بحران ۱۹۲۹-۳۲ جلوگیری کند.

برای پی بردن به شباهت بحران کنونی با بحران سال های ۳۰ و جوه تشابهی رامی توان از کتابهای پروفیسور «راوی باترا» (۲۴) و «لرد ریز - ماگ» دریافت:

● الف - نکات تشابه:

۱- در هر دو دهه (۱۹۲۰ و ۱۹۸۰) قدرت بزرگ اقتصادی، طلا را به عنوان معیار ارزش پول خود رها کرد و در نتیجه، تجارت دچار نوسانات شدید (تورم و کاهش قیمت ها) شد.

۳- در دو دهه اول قرن بیستم و دو دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ نوسان قیمت ارزها موجب اغتشاش در نحوه مبادله تجاری شد و به سلامت بازار جهانی لطمه زد. ۳- در دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۸۰ کشورهای غیر صنعتی دچار اختلال عمیق شدند و امنیت سرمایه گذاری در آن کشورها کاهش یافت.

۴- در هر دو دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۸۰ بهره اوراق قرضه (Bond) کاهش یافت و ناسامانیهای اقتصادی با جریان سیل پول از سوی بازار بر قدرت مالی پنهان شد. در سال های ۱۹۲۰ «توگویی سرمایه های آمریکا از یک چاه بی انتها بیرون می آمده». در سال های ۱۹۸۰، این سرمایه های ژاپنی بود که سیل آسا به سراسر جهان جاری می شد. همزمان در ژاپن نرخ بهره پایین نگهداشته شد به امید این که سرمایه های به خارج رفته، سودهای کلانی به همراه آورند.

۵- در هر دو دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۸۰ مرکز ثقل سیستم مالی جابجا شد. در دهه ۱۹۲۰ از لندن به نیویورک و در دهه ۱۹۸۰ از نیویورک به توکیو.

۶- در هر دو دهه، میزان تورم پایین بود و در اثر کاهش مالیات برسود سرمایه ها، درآمد موسسات وام دهنده افزایشی عظیم یافت. در سالهای ۱۹۲۰ مالیات سرمایه های بزرگ از ۷۷ درصد به ۲۵ درصد کاهش یافت، در سال های ۱۹۸۰ مالیات آن ها از ۷۰ درصد به ۲۸ درصد کاهش یافت.

● گرم نگهداشتن جنگ سرد، مسابقه تسلیحاتی پس از جنگ جهانی دوم، و تزریق چند تریلیون دلار به صنایع جنگی و فعالیت های تحقیق و توسعه، حیات تازه ای به اقتصاد آمریکا و دیگر کشورهای سرمایه داری بخشید.

● پس از جنگ جهانی دوم گرچه اقتصاد جهان سرمایه داری دچار رکودهای دوره ای شد، اما هیچ کدام از آن ها بیش از یک سال طول نکشید و از آن مهم تر، هیچ کدام تبدیل به بحرانی از نوع بحران سال های ۱۸۷۳-۷۹ و یا ۱۹۲۹-۳۲ و حتی بحران های کوچکتر سال های ۱۸۵۷، ۱۸۸۵، ۱۸۹۳ و ۱۹۰۷ نشد.

● رشد اقتصادی و صنعتی در جهان سرمایه داری به رکودی خطرناک رسیده و امکان حرکت آن به سوی یک بحران عمیق وجود دارد.

۷- در هر دو دهه موتور محرکه اقتصاد از طریق دریافت وام به حرکت خود ادامه داد. در دهه ۸۰ با دامن زدن به فرهنگ مصرفی و آسان کردن تهیه وام از طریق کارت های اعتباری وام دریافتی خانواده های آمریکایی به رقم نجومی ۷/۵ تریلیون دلار رسید.

۸- در هر دو دهه، رشد مشاغل نه در رشته های تولید صنعتی بلکه در رشته های خدماتی بود. مشاغل تولید صنعتی و نیز موسسات تولید صنعتی کاهش پیدا کرد.

۹- فشار بر روی کارگران، حمله به سندیکاها و کاهش تعداد اعضاء سندیکاها در هر دو دهه مشهور است. در سال های ۱۹۲۰ تعداد اعضاء اتحادیه های کارگری ۳۰ درصد کاهش یافت. در سالهای ۸۰ این کاهش، رقمی مشابه را نشان می دهد.

۱۰- در هر دو دهه بازار سفته بازی و بورس سهام گرم بود. در واقع سیر

این که روزی کارگران آمریکایی با کارگران سربلانی احساس همدردی کنند و با مرگ و میر مزمن، گرسنگی، درماندگی و فقر و بیماری انبوهی از جمعیت کره زمین دل شان را به درد آورد، بهبود خواهد بود.

یکی دیگر از خبرنگاران نیویورک تایمز از یکی از مرفه ترین شهرهای آمریکا یعنی شهر «گرینویچ» در ایالت «کنکتیکت» گزارش می دهد. این شهر، نزدیک نیویورک قرار دارد و ساکنین آن را از افراد متخصص با درآمد بالا مانند کلای دادگستری و پزشکان و یا مدیران شرکت های بزرگ که در «وال استریت» کار می کنند تشکیل می دهند. مخبر «نیویورک تایمز» در پی بازدید خود از این شهر در تاریخ ۲۸ نوامبر ۱۹۹۱ می نویسد: «این شهرک محل انباشت ثروت های قدیم و جدید است که از طریق باشگاههای گلف اختصاصی به بکدبگر پیوند می خورد. اصطبل های اسب و خانه های کنار دریا، این شهرک را در ردیف یکی از مرفه ترین شهرک های آمریکا قرار داده است. اما امروزه هزاران خانواده در این شهرک برای اولین بار

آقای «دیوید فایت» مدیر کارخانه که اکنون درگیر یک جنگ تمام عیار با اتحادیه کارگری این کارخانه بر سر تعیین مزد و حقوق کارگران است به مخبر «نیویورک تایمز» می گوید:

«در آمد آمریکایی ها باید تا آنجا در جا بزند که درآمد کشورهای دیگر به آن برسد. تفاوت بین درآمد متوسط آمریکایی ها و مرده مکزیک دارد کم تر می شود.

من به عنوان یک انسان معتقدم آنچه دارد اتفاق می افتد مثبت است. به نظر من، این که ۲۵۰ میلیون نفر آمریکایی بخش بزرگی از تولید ناخالص ملی جهان را کنترل می کنند غیر واقع بینانه است.»

اگر رئیس کارخانه «کاترپیلر» به این سخنان اعتقاد داشته باشد واقعیت جهان کنونی را به درستی بیان کرده است. تا زمانی که آمریکا با داشتن ۴ درصد جمعیت جهان، حدود ۴۰ درصد از ثروت جهان را کنترل می کند و تا زمانی که یک کارگر آمریکایی ۱۷ دلار در ساعت مزد می گیرد و یک کارگر سربلانی ۲۲ سنت در ساعت، امید

سن ۳۸ سالگی در کارخانه «کاترپیلر» با ۷ دلار حقوق در ساعت شروع به کار کرده است. حقوق او از آن زمان تا به امروز ۱۵۷ درصد بالا رفته در حالیکه در همین مدت، تورم به میزان ۲۰۳ درصد افزایش یافته است. به این ترتیب قدرت خرید وی پائین افتاده و او مجبور است برای امرار معاش خانواده خود، کار دیگری هم پیدا کند.

پی جهت نیست که تعداد نوانخانه های این شهر در دو سال اخیر افزایش یافته و فروشگاه «وال مارت» که اجناس ارزان می فروشد، از همه فروشگاهها شلوغ تر است. چندی پیش کارگران «کاترپیلر» خواهان اضافه دستمزد شدند. شرکت به جای افزایش دستمزد شروع به تعطیل کارخانه ها کرد و به این ترتیب از ۱۶۰۰۰ کارگر بقیه آبی، ۸ هزار نفر روانه خیابانها شدند. یکی از مردم شناسان دانشگاه «کلمبیا» به نام «نیومن» به مخبر «نیویورک تایمز» می گوید: هنگام سختی طبیعی است که اما شاید مهمترین و اساسی ترین بخش مصاحبه این خبرنگار گفتگویی او با مدیر کارخانه «کاترپیلر» باشد.

سیاسی-اقتصادی

۱۶- در هر دو دهه شاهد فروپاشی و ورشکستگی تعداد فراوانی از بانک‌ها بوده‌ام. از سال ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۹ تعداد ۵۴۲۱ بانک ورشکسته شدند. نظیر چنین وضعی از آن زمان تا سال ۱۹۸۰ دیده نشد. اما ورشکستگی بانک‌ها در سال‌های ۱۹۸۰ و اوائل ۱۹۹۰ سیر فزاینده‌ای به خود گرفت.

۱۷- هم در دهه ۲۰ و هم در دهه ۸۰ فشار شدیدی علیه اجازه مهاجرت خارجی‌ها به آمریکا وجود داشت که منجر به تصویب قوانینی در این زمینه شد.

۱۸- هم در دهه ۱۹۲۰ و هم ۱۹۸۰ حرکتی در جهت خلع سلاح صورت گرفت. بحران سال ۱۹۲۹ در واقع از سال ۱۹۲۷ شروع شده بود. آن هم در کشورهای دور افتاده‌ای چون استرالیا و اندونزی. سال ۱۹۲۸ بحران به آمریکای لاتین و کشورهای اروپای شرقی رسید. در دهه ۱۹۸۰ نیز تقریباً به همان شکل، رکود از کشورهای «محیطی» چون برزیل و آرژانتین و آفریقا و اروپای شرقی و شوروی شروع شد.

ب- تفاوت‌های بحران کنونی با بحران ۱۹۲۹-۳۲:

علاوه بر نکات تشابه بین جریانات اقتصادی سال‌های ۲۰ و سال‌های ۱۹۸۰، علائم دیگری وجود دارد که حتی خبر از وخیم‌تر بودن بحران سال‌های ۱۹۹۰ نسبت به سال‌های ۱۹۳۰ می‌دهد. از جمله این علائم و نشانه‌ها عبارت است از:

- ۱- در سال‌های ۱۹۲۰ آمریکا بزرگترین کشور بستانکار جهان و در سال‌های ۱۹۸۰ بزرگترین کشور بدهکار جهان بوده است. (با بیش از ۵۰۰ میلیارد دلار وام خارجی).
- ۲- دولت فدرال از سال ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ دارای مزاد بودجه بود و بدهی‌های دولت به میزان ۳۳ درصد کاهش داده شد. در حالی که در سال‌های ۱۹۸۰ قرض‌های دولت آمریکا ۳۴۲ درصد افزایش یافت. در سال‌های ۱۹۲۰ قرض‌های دولت، اکثراً قرض‌های دراز مدت بود. در حالی که دیون سال‌های ۱۹۸۰، قرض‌های کوتاه مدت و طولانی‌ترین آن‌ها قرض‌های ۶ ساله بود.
- ۳- در سال‌های ۱۹۲۰ ارزش پول آمریکا با طلا سنجیده می‌شد و این کشور صاحب بخش عظیمی از ذخیره طلای جهان بود. در سال‌های ۱۹۸۰ تنها پول آمریکا با طلا سنجیده نمی‌شد، بلکه ذخیره طلای این کشور، به ۹ درصد ذخیره طلای جهان کاهش یافت. نکته قابل توجه آن که در سال ۱۹۵۲ آمریکا صاحب ۵۰ درصد ذخیره طلای جهان بود.

بورس سهام نیویورک از سال ۱۹۲۶ تا اواخر ۱۹۸۰ مسیری مشابه بورس سهام از سال ۱۹۱۵ تا اواخر ۱۹۳۰ را طی کرده است.

۱۱- در هر دو دهه ثروت ثروتمندان به طور سرسام‌آوری بالا رفت و در عوض فقرا فقیرتر شدند و درآمد مزدبگیران چه در دهه ۱۹۲۰ و چه در دهه ۱۹۸۰ کاهش یافت.

در سال ۱۸۹۰ یک درصد ثروتمندترین خانواده‌های آمریکایی صاحب ۲۱ درصد ثروت جامعه بودند. در حالی که در سال ۱۹۲۹ همان یک درصد، صاحب ۳۶ درصد کل ثروت جامعه شدند. به همان ترتیب در سال ۱۹۴۹ یک درصد ثروتمندترین خانواده‌ها صاحب ۲۰/۸ درصد ثروت جامعه بودند. در حالی که در سال ۱۹۸۹ همان یک درصد صاحب بیش از ۳۶ درصد ثروت‌های جامعه شدند.^(۲۵)

اگر در عوض محاسبه ثروت، سرمایه یعنی سهام اصلی شرکت‌های بزرگ را در نظر بگیریم، در اواخر سال‌های ۱۹۸۰، ۱۰ درصد خانواده‌های آمریکایی حدود ۹۸ درصد این سهام را زیر کنترل خود داشتند. به این ترتیب شکاف طبقاتی در ۶۰ سال اخیر به هیچ وجه به شدت سال ۱۹۹۰ نبوده است.

۱۲- در هر دو دهه، کاخ سفید در دست جمهوریخواهان بود و ثروت و تجمل، عزت و قرب فراوانی، داشت و کشور از نظر سیاسی گرایش به راست پیدا کرد.

۱۳- در هر دو دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۸۰ کارهای ساختمانی رونقی بی‌سابقه گرفت و وام‌های ساختمانی رشد صعودی عظیمی یافت.

۱۴- در هر دو دهه این فکر به مردم القاء شد که تنعم و بهزیستی همیشگی خواهد بود در سال‌های ۱۹۲۰ اقتصاددانان از یک «عصر جدید» نام می‌بردند که در آن عصر، دوره‌ها (سیکل‌های) اقتصادی، دیگر وجود خارجی نخواهند داشت و نظام سرمایه‌داری با خیر و خوبی به حیات بی‌انتهای خود ادامه خواهد داد. در سال‌های ۱۹۸۰ اقتصاد دانانی چون Yardini اعلام کردند که «دیگر هیچگاه رکود اقتصادی نخواهیم داشت».

۱۵- در هر دو دهه، بانک‌ها برای حفظ موجودیت خود به دنبال راه‌ها و مفرهای جدید می‌گشتند چرا که شرکت‌های بزرگ، خود دارای سرمایه‌های کلانی شده بودند و دیگر نیازی به گرفتن وام از بانک‌ها نبود. در حال حاضر شرکت‌هایی چون فورد، جنرال موتورز، «سیریز»، جنرال الکتریک و وستینگ‌هاوس، خود دارای بانک‌های بزرگی هستند.

نا توانی خود را حتی برای تهیه غذا، به خاطر شرمندگی پنهان می‌کنند. از دست دادن شغل و رکود اقتصادی از یک سو و پرداخت قسط ماهیانه وام‌های خانه، اتومبیل و سایر وسائل گرانبه‌ای از سوی دیگر، آن‌ها را به درجه‌ای از احتیاج رسانده است که نمیدانند آیا وام‌شان را پرداخت کنند، یا به تهیه غذای روزمره خود بپردازند. به این ترتیب اکنون تعداد بیشتری از این خانواده‌ها برای اولین بار پس از جنگ دوم دیده می‌شوند که برای گرفتن سهمیه کره و یا یک قوطی اسپاگتی، به نوانخانه‌ها مراجعه می‌کنند.

یکی از سازماندهان برنامه کمک اجتماعی به خبرنگار «نیویورک تایمز» می‌گوید: «این خانواده‌ها از صدقه دهندگان به خانواده‌های محتاج بوده‌اند و اکنون خود، تبدیل به گیرندگان صدقه شده‌اند.» این مشاهدات تنها نمونه‌ای کوچک از یک پدیده عظیم و ممتدی از خوار مسائل اجتماعی سیاسی و اقتصادی است که به تدریج نه تنها سراسر آمریکا بلکه دامان دیگر کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری را گرفته و خواهد گرفت.

مردم مرفه این کشورها شاید برای اولین بار پس از جنگ دوم جهانی است که به تدریج خود در صف گیرندگان کمک اجتماعی و صدقه و کوبن می‌ایستند تا طعم فقر را بعد از چندین دهه بچشند و شاید کم‌کم دریابند که فقر، نشانه بی‌عرضگی، تنبلی و نداشتن انگیزه نبوده و جزو خصائل و فرهنگ انسانها و نژادهای دیگر نیست. بلکه جزء جدا ناپذیری از یک نظام ضد انسانی است.

خبرنگار «نیویورک تایمز» از خانواده‌های قبلاً مرفهی نام می‌برد که کودکانشان به خاطر نداشتن نهار از رفتن به مدرسه باز مانده‌اند و یا کودکان بی‌شماری که به خاطر کسری بودجه اداره فرهنگ محلی و نداشتن اتوبوس، از رفتن به مدرسه محروم شده‌اند.

بر پایه برآورد این خبرنگار، بین ۶۷ تا ۸۷ درصد از آنان که غذای خود را از نوانخانه‌ها دریافت می‌کنند دچار کمبود غذایی هستند. بنا بر این شاید برای اولین بار باشد آنان که به سفرهای گران قیمت «سافاری» در آفریقا می‌رفتند، تا با دیدن بدن‌های برهنه و استخوانهای غریبان مردم آن سامان تفریح

کنند، خود بخشی از رنج آنان را روی گوشت و پوست خود احساس می‌کنند.

اگر نرخ سود از حد معینی پایین‌تر برود نشانه‌ای خطرناک برای صاحب سرمایه خواهد بود و باید فکر اساسی در مورد آن بشود. این فکر اساسی اگر از طریق مدیریت صورت نگیرد، از بابان اصلی یعنی صاحبان بزرگ سهام عذر مدیریت موجود را خواسته و یا سازماندهی شرکت را تغییر می‌دهند.

این روزها مدیران شرکت‌ها - از کوچک و متوسط گرفته تا بالاترین سطوح - سلاخی و روانه خیابانها می‌شوند. وضع مدیران شرکت‌ها به جایی رسیده است که پس از سقوط بازار بورس نیویورک در اکتبر ۱۹۸۷ دست به تشکیل اتحادیه برای دفاع از منافع خود زدند.^(۱)

مشاهده این واقعت‌ها خط بطلان بر تمام تنوری‌هایی است که کارگران یقه سفید را از کارگران یقه آبی جدا می‌کند. همانگونه که در اعتصابات بزرگ چند سال گذشته، خلبانان شرکت هوایی «ایسترن» به همراه باربران و

*** تاریخ ۱۵۰ ساله اخیر سرمایه داری نشان دهنده آن است که این نظام تنها از طریق جنگ و تخریب و به تباهی کشاندن بخش های وسیعی از بشریت و به خاطر منافع اقلیتی کوچک قادر بوده است بحران های اقتصادی را آن هم به طور موقت پشت سر بگذارد.**

*** مخارج نظامی آمریکا در سال ۱۹۲۹ تنها ۰/۶ درصد تولید ناخالص ملی بود. در حالی که در سال های ۱۹۸۰ درصد بودجه نظامی نسبت به تولید ناخالص ملی به بیش از ۱۰ برابر سال ۱۹۲۹ رسید و حیات اقتصادی بسیاری از شهرها و مناطق آمریکا، وابسته به فعالیت های نظامی شد.**

که امید به پیدا کردن کار را از دست داده اند، تعداد بیکاران خیلی بالاتر است)
 ۱۳- در سال های ۱۹۲۰ حدود ۲۲ درصد از جمعیت آمریکا روی زمین کار می کردند و از نظر غذایی، خود کفا بودند. در حالی که در سال های ۸۰ جمعیت کشاورزی آمریکا به ۲/۶ درصد رسید و درجه خود کفایی مردم به طور قابل توجهی پایین آمد.
 ۱۴- مخارج نظامی آمریکا در سال ۱۹۲۹ فقط ۰/۶ درصد تولید ناخالص ملی بود. مشاغل وابسته به صنایع نظامی ناچیز و بیمانکاران نظامی معدودی وجود داشت که به خریدهای نظامی دولتی وابسته باشند. کل خریدهای دولت فدرال شامل کالا و خدمات فقط ۱۸ میلیارد دلار به قیمت سال ۱۹۸۲ بود. در حالی که در سال های ۱۹۸۰ درصد بودجه نظامی آمریکا نسبت به تولید ناخالص ملی به بیش از ۱۰ برابر سال ۱۹۲۲ رسید و بسیاری از شهرها و مناطق آمریکا، حیات اقتصادی شان به فعالیت های نظامی وابسته شد.
 ۱۵- در سال ۱۹۲۹ بودجه دولتی ۳/۲ درصد تولید ناخالص ملی را تشکیل می داد و کمتر از ۱۰ درصد از شاغلین دارای شغل دولتی بودند در حالی که در سال های ۱۹۸۰ دولت بیش از ۲۱ درصد از مزد و حقوق بگیران را در بر می گرفت.

۴- در سال های ۱۹۲۰، دولت آمریکا دارای دیون بدون پشتوانه نبود. امروز دیون و ضمانتهای بدون پشتوانه دولتی آمریکا مانند قرضهای داخلی و خارجی برای ترمیم کسری بودجه، ضمانت پس اندازها، اوراق قرضه (Bond)، بانزستگی دولتی و تعهدات بیمه اجتماعی بالغ بر ۱۴ تریلیون دلار است. مطابق برآوردهای سال ۱۹۸۶ مقدار این تعهدات رقم نجومی، ۱۰ تریلیون دلار بیش از کل دارائی های دولت آمریکا است.
 ۵- در سالهای ۱۹۲۰ موازنه تجاری آمریکا به طور قابل توجهی مزاد داشت، در حالی که در سال های ۱۹۸۰ کسری موازنه تجاری آمریکا از هر کشور دیگر در تاریخ بیشتر بود. (۷/۶ میلیارد دلار فقط در ماه سپتامبر ۱۹۹۱).

۶- در سال های ۲۰ پس انداز و سرمایه گذاری فراوان در اقتصاد داخلی آمریکا صورت می گرفت. در حالی که در سال های ۱۹۸۰ میزان پس انداز و سرمایه گذاری داخلی از هر زمان دیگر در تاریخ آمریکا کمتر بوده است.
 ۷- در سال های ۲۰ قدرت تولیدی صنایع آمریکا بیش از ۵۰ درصد رشد داشت. در حالی که در سال های ۸۰ رشد قدرت تولیدی تقریباً بدون تغییر ماند و یا از رشد کمی برخوردار بود.

۸- در سال های ۲۰ به علت رشد قدرت تولیدی، تورم مهار شده بود. در حالی که در سال های ۸۰ تورم گرچه به شدت سال های پیش نبود اما رشدی حدود ۵۳ درصد داشت.
 ۹- در سال های ۱۹۲۰ آمریکا پایین ترین نرخ بهره بانکی در جهان را داشت و میزان متوسط آن ۳/۶ درصد بود. در حالی که در سال های ۱۹۸۰ نرخ بهره در این کشور از نرخ بهره بانک های آلمان، سوئیس، هلند و ژاپن فراتر رفت و در سال ۱۹۹۰ به طور متوسط به ۸/۹ درصد رسید.

۱۰- در سال ۱۹۲۹ شرکت ها و موسسات بزرگ آمریکایی انباشته از سرمایه نقد بودند. در سال ۱۹۹۰ مقدار این نقدینگی به حداقل رسید. بخش بزرگی از این نقدیندها باید صرف پرداخت بهره های گزاف می شد.
 ۱۱- در سال ۱۹۲۹ وام کشورهایمانند آرژانتین در بازار آزاد به بهای معادل خود فروخته می شد. در حالی که در اوت ۱۹۹۰ وام های آرژانتین در بازارها، هر دلار به ازاء ۱۴ سنت، وام های برزیل هر دلار به ازاء ۲۴/۷۵ سنت و وام های مکزیک هر دلار به ازاء ۴۲ سنت فروخته می شد. به عبارتی دیگر، این کشورها قادر به بازپرداخت وام های خود نبودند و نیستند.
 ۱۲- در سال ۱۹۲۹ میزان بیکاری در آمریکا ۳/۹۲ درصد بود. در حالی که در سال ۱۹۹۱ این میزان به طور رسمی به ۶/۸ درصد رسید. (با احتساب آن ها

در سال ۱۹۹۰ بدون تردید این تمرکز سرمایه به علت قوانین مالیاتی به نفع سرمایه داران و برداشتن محدودیت فعالیت شرکت ها از طرف دولت «ریگان» سیر صعودی بیشتری پیدا کرد و به ارقامی بالاتر از سال ۱۹۸۳ رسید.

پانویس:

(۱) تعداد مدیران زخم برداشته، کافی برای بر کردن يك گورستان کشتگان جنگ است. اداره آمار دولتی آمریکا نشان می دهد که بین سال های ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۶ بیش از ۷۸۰/۰۰۰ مدیر، شغل خود را از دست داده اند. آمار دیگری نشان می دهد که شرکت ها در جهت کم کردن مخارج خود بین سال های ۱۹۸۲-۸۶ تعداد ۶۰۰/۰۰۰ نفر از مدیران سطح متوسط و بالا را اخراج کرده اند.
 منبع: The Great U Turn

(۲) برای اولین بار در تاریخ آمریکا، پزشکان يك بیمارستان روانی در نیویورک دست به اعتصاب جمعی زدند.

3) The Great U Turn . P. 6

(۴) برای مطالعه بیشتر در این زمینه به کتاب، The Great Crash، F 1929 نوشته John K. Galbraith و John Ravi پروفیسور How To Survive The Great Depression 1990 اثر Batra و The Great Depression 1990 Survive The Great Depression 1990 مراجعه شود.

تشکیل می دهند) از سال ۱۹۷۳ به بعد سیر فقهرایی داشته است. این سیر فقهرایی نه تنها از سال ۱۹۸۵ به بعد ادامه یافته بلکه درصد بیکاری از حدود ۵ درصد به ۶/۸ درصد رسیده و میلیون ها خانواده نیز کار تمام وقت خود را از دست داده، تبدیل به کارگر نیمه وقت شده و با با تن دادن به حقوق و مزایای کمتر، به کار ادامه داده اند.
 بین سالهای ۱۸۱۰ تا ۱۹۲۹ تمرکز و تراکم سرمایه و ثروت در دست يك درصد خانواده های آمریکایی از ۲۱ درصد به ۳۶/۳ درصد رسید و این تمرکز خارق العاده ثروت که به بهای فقیرتر شدن اکثریتی تمام شده بود به عنوان یکی از علل اساسی بحران ۳۲-۱۹۲۹ ذکر شده است.^(۱)
 تمرکز سرمایه در دست يك درصد طبقات بالای جامعه در سال ۱۹۳۳ به ۲۸/۳ درصد، در سال ۱۹۴۹ به ۲۰/۸ درصد و در سال ۱۹۶۹ به ۲۴/۹ درصد رسید. اما از آن سال به بعد سیر صعودی قابل توجهی پیدا کرد، به طوری که این رقم در سال ۱۹۸۳ به ۳۴/۳ درصد افزایش پیدا کرد.

تعمیرکاران آن شرکت، در صف متحده ایستادند و کارمندان و کارگران شرکت اتوبوس رانی Greyhound شرکت تلفن نیویورک و شرکت هواپیمای سازی بوئینگ در يك صف ایستادند و یا خیرنگاران و رانندگان روزنامه «دیلی نیوز» باتفاق هم دست به اعتصاب زدند، آینده ای را می توان پیش بینی کرد که پزشکان، پرستاران و کارگران آشپزخانه بیمارستان ها هم در يك صف متحد علیه شرکت های عظیم انتفاعی پزشکی دست به مبارزه زنند.^(۲)

سیر فقهرایی قدرت تولیدی و تغییرات بنیانی در نظام مالیاتی و سازماندهی مشاغل در شرکت ها و موسسات بزرگ، اثراتی منفی بر درآمد توده های وسیعی از مردم آمریکا داشته است. به طور کلی سطح درآمد و زندگی اکثریت بزرگ از مردم آمریکا مشخصاً از سال های دهه ۱۹۷۰ به این طرف سیری نزولی داشته است.

در آمد متوسط خانواده های مزد و حقوق بگیر آمریکایی (که ۹۰ درصد جمعیت این کشور را

سیاسی-اقتصادی

۵) برای مطالعه آنچه که در این سال‌ها توسط آمریکا و انگلیس و کشورهای چون یونان، ایران، چین، هند و... مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته است می‌توان به کتاب‌های Confronting The Third World, (The Roots Of American Foreign Policy) نوشته «گابریل کلکو» و کتاب «Power and Ideology» نوشته «نانوم جاسکی» مراجعه کرد.

۶) برای مطالعه فعالیت‌های John Mc Cloy به کتاب «ویلیام منچستر» به نام The Arms of Crupp مراجعه شود.

۷) در حالی که کمتر کسی از وجود دیوارهای فطورتر و طولانی‌تر از دیوار برلن، واقع در مرز مشترک کره شمالی و جنوبی که توسط آمریکایی‌ها بنا شده است، خبر دارد. (۸ نیویورک تایمز، ۶ اکتبر ۱۹۸۸ (بخش اقتصادی))

9) The Rise And Fall Of Great Powers:

Paul Kennedy pp. 480-481.

10) The Coming War with Japan: George Friedman, Meredith

St. Martin Press (1991).

۱۱) به کتاب The Prige نوشته «دانیل پرگین» (۱۹۹۱) و کتاب The Coming War With Japan در مورد محتوای اصلی جنگ‌های اول و دوم جهانی و اهمیت نفت مراجعه شود.

12) The Japan That Cau Say: Ish, Hara (1991)- Simon & Schustar.

13) The Coming War With Japan. P.P 100-102.

۱۴) همانجا، صفحه ۱۰۴ - ۱۰۲.

۱۵) همانجا.

۱۶) همانجا، صفحه ۱۱۲.

۱۷) همانجا، صفحه ۱۲۸.

۱۸) همانجا، صفحه ۱۲۸.

۱۹) همانجا، صفحه ۱۷۰.

۲۰) درآمد بعضی کشورهای نفت خیز فقط در سال‌های ۱۹۷۴ می‌تواند گویای این واقعیت باشد:

| | |
|---------------|-------------------|
| عربستان سعودی | ۲۹ میلیارد دلار |
| ایران | ۲۱ میلیارد دلار |
| ونزوئلا | ۱۰/۶ میلیارد دلار |
| نیجریه | ۹/۲۳ میلیارد دلار |
| کویت | ۹ میلیارد دلار |
| لیبی | ۹ میلیارد دلار |
| عراق | ۷ میلیارد دلار |

منبع:

Second Stamp (Ernest Mandel) P. 40

21) The Great U Turn: Bennett Harrison & Barry Bluestone Basic Books (1988)

۲۲) همانجا، صفحه ۸.

۲۳) کتاب The Great Reckoning, صفحات ۳۱۸ - ۳۱۷.

The Great Depression (1990)

۲۴) کتاب‌های

How to Survive The Great Depression (1990)

نوشته پروفیسور Ravi Batra مراجعه شود.

۲۵) اگر هر درآمدی جامعه آمریکا را به ۵ قسمت تقسیم کنیم، در آن ۱/۵ از افراد حقیقی و حقوقی که از لحاظ درآمدی در بالاترین سطح قرار دارند (ثروتمندترین افراد) از سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۱ به میزان ۲۵ درصد بالارفته، در حالی که درآمد ۱/۵ افراد که بلافاصله در رده بعدی هرم قرار می‌گیرند. در این فاصله تغییر نکرده و درآمد ۵/۵ افراد تشکیل دهنده پایین‌ترین سطوح جامعه، بین ۶ تا ۱۰ درصد کاهش یافته است. (N.Y. Times, May 21, 1991. P.E2).

مزد واقعی کارگران در سال‌های اخیر کمی پایین رفته و درآمد این کارگران با احتساب تورم به سطح مزد در سال‌های ۱۹۵۰ برگردانده شده است.

(Robert Reich: N.Y. Times, May 26, 1991 O P-ED Page)

۲۶) کتاب The Great Reckoning صفحات ۳۴۱ تا ۳۴۷.

۱۶- در سال‌های ۱۹۲۰ مالیات‌ها تنها ۱۳ درصد درآمد مزد و حقوق بگیران را می‌بلعید. در حالی که در سال‌های ۱۹۸۰ میزان این مالیات‌ها به ۳۶/۸ درصد افزایش یافت.

۱۷- در سال‌های ۱۹۲۰ هنوز خانواده‌هایی از نوع گسترده وجود داشت که می‌توانست خیلی از نیازهای مردم را تأمین کند. در حالی که تا سال‌های ۱۹۸۰ ترکیب خانواده‌ها تغییری عمیق پیدا کرد و خانواده‌های گسترده به ندرت به چشم می‌خورد و در نتیجه تکیه بر خانواده به حداقل خود رسید.

۱۸- در سال‌های ۱۹۲۰ میزان ارتکاب جنایت بسیار پایین بود. در حالی که در سال‌های ۸۰ ابعاد وحشتناکی پیدا کرد.

۱۹- صندوق پشتوانه پس‌اندازها و سپرده‌های بانکی (F.D.I.C) در سال‌های ۱۹۳۰ تازه تشکیل شده بود و نقش مهمی در نجات بانک‌های ورشکسته بازی می‌کرد. در حالی که این صندوق در حال حاضر کاملاً تهی است. این صندوق قرار است پشتوانه بیش از ۲ تریلیون دلار سپرده‌های بانکی مردم آمریکا باشد. در حال حاضر یکی از خطرناکترین علائم در اقتصاد آمریکا آن است که قروض دولتی و غیردولتی رشدی سریعی از رشد واقعی اقتصاد دارد. در سال‌های ۱۹۸۰ آمریکا به شدت وابسته به سرمایه‌های خارجی (به ویژه ژاپن) برای ترمیم کسری بودجه دولتی و غیردولتی شد.^(۲۶)

طبیعی است که صاحب‌نظران و گردانندگان این نظام واقف بر این علائم خطر باشند، اما تقصیر بن‌بست اقتصادی کنونی را به گردن شیاطین خیالی - چه ژاپن، چه اروپا، چه کنگره دموکرات (از طرف جمهوریخواهان) و چه کاخ سفید جمهوریخواه (از طرف دموکرات‌ها) - بیاندازند، حیرت‌انگیز آنست که حتی يك کلمه از طرف حتی يك نفر از این نظریه‌پردازان شنیده نمی‌شود مبنی بر این که شاید این بن‌بست اقتصادی جزو ذات این نظام بوده و آن را به حرکت درونی و سرشتی آن نسبت دهند. تعجب آور و آموزنده است که دستگاه‌های ارتباط جمعی با دعوت از دهها متخصص و استاد و اقتصاددان حتی یکبار هم اشاره‌ای به ضعف درونی سیستم نکرده است. چرا؟ چون خیلی آسانتر و کم‌خطرتر خواهد بود که این بحران به عوامل «شیطانی» دیگر مثل کارگران، اقلیت‌های داخلی و خارجی، کشورهای خارجی و خلاصه هر عامل دیگر به جز سیستم مقدس و خدشه‌ناپذیر سرمایه‌داری نسبت داده شود.

اما راه‌حلهایی هم که برای درمان این بیمار سرطانی ارائه می‌شود از حد «آسپیرین» فراتر نمی‌رود. راه‌حل‌هایی که دموکرات‌ها ارائه می‌دهند نشانی از نسخه‌های رنگ‌پخته مکتب «کینز» و یا مکتب «کینزبها»ی جدید دارد مبنی بر دخالت هرچه بیشتر دولت برای بالا بردن قدرت خرید طبقه متوسط (کم کردن مالیات آنها) و طبقه پائین (تمدید حقوق و مزایای بیکاری). راه‌حلی که جمهوریخواهان ارائه می‌دهند نیز سیاست‌های اقتصادی امتحان شده «میلتون فریدمن» است که شامل يك سلسله سیاست‌های مالی مبنی بر کم کردن مخارج دولتی - یا در واقع کم کردن مخارج اجتماعی و عام‌المنفعه - و سیاست‌های پولی مبنی بر پائین آوردن نرخ بهره، ازدیاد اعتبار و تسهیل وام، کم کردن مالیات ثروتمندان و تشویق آن‌ها به سرمایه‌گذاری است. این سیاست‌ها که Moneterism یا Supply Side Economy گرفته است در زمان ریگان با تمام قدرت به مرحله اجرا گذاشته شد و نتایج آنرا دیدیم.

پانویس و یادداشت:

1) The Great Reckoning: I.D. Davidson & Lord Rees - Mogg, Summit Books (1991)

۲) همانجا.

۳) جریان مفصل این مسافرت و اثرات آن بر هیات حاکمه آمریکا - به ویژه شخص «ترومن» رئیس جمهور وقت - در کتاب اخیر

«کلارک کلیفورد» به نام Counsel to The President (مشاور رئیس جمهور) آمده است. «کلارک کلیفورد» در آن زمان، خود از نظریه‌پردازان جنگ سرد و از دشمنان سرسخت اتحادیه‌های کارگری بود. وی در حال حاضر و در سن ۸۵ سالگی، سرگرم دفاع از فعالیت‌های خود در بانک B.C.C.I است.

۴) به نظرات Paul Nity و George Kennan در گردهمانی‌های شورای امنیت ملی، به ویژه به مصوبه N5C/68 و به کتاب «مشاور رئیس جمهور» نوشته کلارک «کلیفورد» مراجعه شود.